



بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب	سیاحتنامه نیرنگ برتزی
مؤلف	میرزا فتحعلی خاندان
موضوع تألیف	سفرنامه
شماره ثبت	۱۳۰۲
شماره دفتر	۱۳۹۱۰
تاریخ ثبت	۱۳۸۱

۱۹۵۹
کتابخانه مجلس شورای ملی

تلفظ و فهرست شده
۲۳۱۶

ازرسی شد
۲۶ - ۲

این کتاب که در دسترس
مستحقه است
برودم
۲۱۲
پسندیده است

بازدید شد
۱۳۸۰

از رسی شد
۲۶ - ۱۲

این کتاب که از رسی شد
در حقیقت از رسی شد
مردم این کتاب را
در رسی شد
۱۳۱۲
این کتاب

بازدید شد
۱۳۶۰

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی		۱۳۰۲	
اسم کتاب: سیاق و سیر فی تفسیر		شماره دفتر: ۱۳۹۱۰	
مؤلف: ۶۵۶		شماره: ۶۵۶	
۶۵۶		۶۵۶	

۱۹۹۹
۱۳۸۱

۲۲۱۴



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

کتاب بسم الله الرحمن الرحيم شب نامه

بنده ددکاه عبد الفلاح که در تابخ سنه
هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری از جانب امای
دولت علیه ایران صانها الله عن طوارق الخدان
بنیابت عالیه مفرق الخاقان حسین خان
اجودنباشی ماوروعازم فرنگستان شد
چون جمعی از اهالی هندوستان بالضروره

درممالک انگلستان متوقف من جمله نواب
اقبال الدوله ابن شمس الدوله ابن سعاد علی
خان ابن شجاع الدوله ابن ابوالمنصور خان
نیشابوری و ابوالمنصور خان از نیشابور ایران
رفته در هندوستان بامر ملازمت محمد
شاه هندی که با کثری از ممالک هندوستان
شاهنشاه بوده است اشتغال داشته در آخر
بمرتب و زارت بالاستقلال و الانفراد رسید
و همچنین شجاع الدوله و آصف الدوله مشهور
ابن شجاع الدوله مدت ها وزارت کرده اند بعد

از وفات آصف الدوله که لاولد بوده است
 سعاد علی خان برادر او وزیر شده در ایام
 وزارت عمالک و دحکب الحکم پادشاه پادشاهان
 مفوض گشته مساوی هشت کرو و تومان بران
 مالیات آنجا را هم برسم قبول بدی ایشان گذاشته اند
 و بعد از فوت همان پادشاه پادشاهان دیگرین
 این فاعده را معمول داشته اند تا اینکه
 جماعت انگلیس چنانکه مشهور است بهر گونه
 جیل و نذویر مداخله عملک آنها هم رسانیده
 بالاخر عهد و شرط کرده اند که هر سال مبلغی

این

از این ملک تنخواه نقد بدولت انگلیس میدهند
 بعد از چندی دولت انگلیس کالیف کرده است
 که بعد از مبلغ معهود از ولایت موضوع داشته
 بانها واکذارند و الحاق قبول کرده اند
 شرط نموده اند که در نصف دیگر هیچ
 مداخله نکنند و مدتها سلطان آنجا باشند
 الدوله پدر اقبال الدوله بوده است بعد
 فوت او چون دولت انگلیس آثار رشد از ناصیه
 احوال اقبال الدوله استنباط کرده اند و عمو
 خرف گشته او را که محض نفس معطله میباشد حکما

در آنجا پادشاه و فرما نفرما نموده: اقبال الدوله
از سلطنت موروثی ممنوع داشته اند: ایشان بسبب
عهدی و ظلم و تعدی دولت انگلیس از وطن مالوف
و خانه و زندگی: آواره و سرگردان بوده: مدت
بک سال و نیم: با گروهی از منشی: و منسوبان خود
در لندن بودند: که بلکه فراری در امر خود میدادند
از فراری که ایشان مکرر ذکر و بیان میکردند
گویا در ظرف این مدت اکثری از بنو لایات سیلخت
کرده از کیف و اوضاع هر یک استخضار کامل
حاصل نموده بودند: بنده درگاه اوقات توقف

لندن بجهت جامعه اسلامیة با او آشنایی و
حق صحبت داشت: و بکرات از کیفیت اوضاع این
ملک و ملت از ایشان و سایر اهل هند و ست
استعلام و استفسار رفت: و پاره را نیز خود معاینه
دیده ملاحظه نمود: اگر خواسته باشد که فایده
اعمال و افعال آنها را: در این اوراق ثبت نماید
کنجایش را نخواهد داشت: **لهذا** بتحریر بعضی
اوضاع و احوال خوان و رجال آنها علی سبیل ^{جمال} الا
پرداخت **و علة التاری** در اینها لک فیسمه ^{لک} التاری
عموماً زن و دخت: بی ثنایان و چادراند: و دائماً

خواهان گوینده قادره ضعیفه مسنوره نایاب
و نادراست و همه در انجاح مرام مردم اسنادها
همیشه بطور ولع معنادند و از رنج و تعب آزاد
در اجزای عرض حریف دائمًا جسورند و ظریف و
در حفظ عرض خود غالبًا عاجزند و ضعیف شیون
باز مره بوالهوس مانوسند و بیکاره از کف نفس
ناموس مایوس همه جامعه و مایه الاشتراک
زنان با هم این است که همه آنها میل مضطرب
دارند و از برای آن با هم بکرنزاع و اگر از این
قطع نظر شود در لون و خلقت و شکل و شمائل نقطه

میز

مقابل هستند بعضی از آنها خد زبیا دارند و قد
رعنا لبشیرین دارند و غنچه بچمین دهان
معطر دارند و طره معبر کفین زکین دارند
و کفین سکنین عشوهای دلربا دارند و غنچه
غمزه اشپنا که این فرد شیخ فردا مناسبت
افلاست بدین ندانم از سر و پایت کدام خویش است
چه جای فرق که زبیا از فرق نافدی برنجی بخلاف
آنها که بسیار بدکل و بد شمائلند و فقرانی که
مستوری شود در هر حال شامل حال آنهاست
ماتحت همه جنک است و بر حریفان خود بدین کل

۹
 این و آتشان پرمو و سیاه است و کرمی از مشرب
 بر این معنی گواه بعضی بسیار خوش صورتند و برخی
 بغایت چربکن و بد رویت **الحاصل حاصل مضمون خبر**
الأمور سطرها در آنها یافت نمی شود و کرمی که لا باخذ
 در هم و دینار مایل اند و بظهور کرم بسیار قائل اند از
 شبوه عصمت و مسئوری سر عاریبند و در انجراح
 مطالب مشرب بغایت چرب اندام عفت بازای
 رسنه اند و از قید عصمت یا سفا دی چسبه
 بوصول رجال فوق الغایه راغب اند و بغیر و دلال
 بی اندازه طالب بازادی تفاخر دارند و میخود

ر

۱۰
 سری تشکر داد و دهش کار آنهاست و عذر
 و پوزش شعار آنها اگر ادعای غبن فاحش کنند
 از حریفان عفو و بخشش طلبند چرا که بسیار
 فراخ و کشادند و بغایت خراب پریاد کرمی
 از مشرب عمل دارند و هت کام کبر
 دار پس عجله کار حریفان بنوبه است و فوراً
 قائل کلمات نوبه هر یک شبوی بی چهل
 ممنون است والا بالمرع مایوس و مغبون نه
 از خاک کما یاسی دارند و نه از فضل خویش
 یاسی بابها مفتوحه للذخیرین رجاء مرع

لنفا علیهم **خالصه** اغلب زنان رعنا و
 دختران زیبا با مردان و مردان بچکانه
 متحد و یکانه بوده **فی البیضاء لثمنا فی الغنی لکمکنا**
 کاهی در مجالس ضیافتهای پال بی کلال و ملا
 و زمانی در ثمناساخانه و فیهو خانه و فجه
 خانه با چنگ و چنانه و دی در کوچه و بازار
 و باغچه و گلزار و صحرا و سبز زار با جریقا
 هشیار و اوانی در میدان و دکان و خیابان
 و کشتان و چمن و بستان شادمان و خندان
 بوده سیاح میکنند و هر از و همدانسان

شده لذت میبرند و صحبت مینمایند و راه
 میروند و روزگار میگذرانند و بوی
 که دختران و و شبنم با پسران نورسید انیلند
 و زنان حریف دین با مردان آزموده جلیبانی
 مد هوش کردند و زمانی بهوش دمی لا
 یشراند و خراب و کاهی مشغول امرنا صواب
 هر وقت بهوش آیند از عالم سرخوشی سر آیند
 و بوضع بهوشی گرایند مردان جهان دیده
 و منجی شد و پیر زان کاز آزموده و خم
 کشته نیز لکان لکان و افغان و چین

دو این ابره هستند و اگر حرفان در معامله
ظرفان عاجز آید آنها بهند الامکان اهتمام
ورزند و بدله و برابری معامله طرفین از هم
میگذرانند و بجز هم بکل آنها فردا فردا
بزیانی که دارند ابله می نمایند و میگویند که ما
بجز و بی مانند شما جوان و مغرور بودیم و چنین می
دانستیم که همیشه خوش گذرانی ممکن است
حالا که کار از کارمان گذشته و توانا
بناتوانی و قوت بنوای مبدل گشته و رنگ رخسار
تغییر یافته و بر غصه از نا بر افتاده نه چهره را

آبی مانده است و نه طره را ناپ منطق شهرین کرد
بینان معانی در حد اعجاز بود از ادای الفاظ عاجز
آمد و چندان بهم میست که در صدد لغت داشت نام
داشت از دست رفته حرفان را میل معاشرت
و شوق معاشرت مانماندن است خارندم در پنا
دایم ~~مست~~ ~~سیدم~~ ~~بر سر~~ ~~بیت~~ ~~فشار~~ ~~وز کای~~
ز ملحد در بود که وزی از آن شب قدر بود و
چه سود بونی کرد و رفته بجوی آن پیر
و زمانی غیبه کرد که از غلط پشمانی است
و تاسف و تاسف حاصل نکند پیر در صورت

چگونه روا و سزااست که شما با این همه قوت و
 شهوت جوانی از لذتهای عیش و کامرانی محروم
 بنمایید **الفصل** هزار گونه حیل و افون پیش آمدن
 سعیهای از حد افزون ظاهر ساخته از غفلت
 غی و رزیدن و بعضی از پیر زالان فروغ که از غایت
 پیری متحیر و مبہوت اند و بحد هر رسیدہ فامند
 خم گردیدن است نه پادیشان ^{است} و رفتار مانند
 و نه زبانشار قدرت ^{است} و بختار چون طاقت بر
 حرکت ندارند و نابیسگون هم نیارند لا بد
 در صحی و بیابان با کائناتهای دیوار

نقز

در محفل و مجلس با کرسیهای چرخ داره دوری
 کنند و چرخ میزنند و مشربی مشربی را با
 ایما و اشار به بیع و شری و امید دارند و حرفها
 دقیقه فارغ نمیکذارند از این کردار ^{است}
 بیاد و مسرت بی شمار حاصل کرده همیشه
 خوشحال هستند که در ضمن یک سوزا دوست
 نقد دست ^{است} مشربی و مشربی با هم ^{است}
 و دلالت هم بنفسها خط ^{است} حاصل میکنند و بیک
 پیر و دشمنه میزنند **حکایت** شیخ دیکه مهمانی
 لندن صاحب خانه جمعی از زنان سپهمن بر

و دختران مه پیکر که هر یک در فن رقص نقص
 نداشت و در طرز رفتار و خرام تمام بود در
 نگاه پنهانی آنها رموز دل بانی پنهان و از
 اعتدال فاش ایشان شور قیامت عیان لعل
 لبشان باشد شیرین بچشمه و از ناز زلفشان
 دلهای پریشان و بخت در کوشه رخسار از
 طره طراز خوشه سنبل داشتند و در میان
 پیراهن از لطافت بدن خرم کل کمند
 کیسوی آنها عفل زاد در بند و گشته و در آتش روی
 آنها دلهای پیرا سپید بوده دعوت نموده بود

و همه آنها با هم از رنج و ملال فارغ و بیغ و دلال
 مشغول بودند بند درگاه در کوشه مجلس رفیه
 نگاره کرده بودم و فغان بنماشا و نظاره ناگاه
 دیدم که پیر زال عفرینه غدار برآه و در کمرش
 چرخ دار گذاشته داخل مجلس نمودند همین که
 داخل شد از غمناشی آن بساط خوشحالی و ابتهاج
 برای او دست داده با هر یک از حضار از اسبینه
 حاصل نموده مضمون **بوی کسوف صد و سی و یک** را جاری کردند
 حرفهای محبت آمیز زد و سخنانشو فغانسپهر گفت
 در این بساط حضار با هم غایت احسان نمود و اصرار

از حد بیرون برد که میباید احدی فارغ و بیچار
 باشد و از این کار در مقام انکار چون
 بند را در گوشه از موافقت آنها بی نصیب بد نظر
 بسیار عجیب آمد به جماعتی صاحبخانه که آن
 فارسی میدانست خطاب کرد و گفت که از این نشان
 و دختران کدام یکی در نظر تو مقبول و معقول و
 مطلوب و محبوب است و چرا از این معامله فارغ نشسته
 رفته محبت از آنها گسسته است که منظور ^{نادر}
 عمر ضایع میگذازد بنده جواب گفتم که در ^{لوا}
 خوب و بسیار و دلایلی شما راست و لکن یکی از

نادر

شعرای ایران که کلام او در فنون محبت سر مشق
 مردم است گفته بهر چرخ که رسیدی گلشن
 برو و همینکه انحراف ناهشید و آثار بی بختی
 از ناصیه احوال بنده مشاهده نمود علامت
 حزن و اندوه در پیش او آشکار گشت بنده
 بجهت این که او را نیز آورده بنده کلام و آزار
 گفتم انحراف نباید موجب غم و باعث التماس
 باشد معلوم است که کلچین در زندگاه
 داشتن کل اهتمام تمام خواهد کرد و علی
 قدر المقتدر و آنرا از خود دور نخواهد نمود

بجزر استماع این فقره: دست بهمزده: اظهار شهن
 نمود: و خنده زده و زدن شده: از غایت شادی
 اینضمون: بجه حضار حالی نمود: آنها کلاً
 تحسین کرده: آفرین گفتند: در این بزرگو
 باشی از راه شوخی اظهار کرد: که شما از احوال فلان
 غافل هستید: که چه قدر خوش گذران زنده
 دل است: من جمله بیست فقره معفوله در این
 دارد: اکفایا آنها نکرده بفرستگشتا
 آمده است: آنها بحر جود انباشی اعتبار کرده
 بنیاختیار پیش آمدند: و در و مر امثل بنات العش

آفرین

گرفتند: و هر یک بزبان و بیانی که داشتند
 گفتند: که ظن ما: در حق تو این نبود: که بیست نازن
 نگاه تو این است: بخیاست که چگونه از عهد
 آنها بر میآیی: و چه طور با آنها سلوک نموده بگر
 میبری: این حال از تو محال نظر میآید: بنده در
 جواب گفتیم: که زنان ایران مثل شما مطلق و صرف
 نیستند: بلکه فایده و منصف هستند: و محل بیعت
 نیست: چو اگر شما می بینید: که یک قطعه خروس از
 برای نیم قطعه مرغ کفایت میکند: معلوم آ
 که آدم کمتر از خروس خواهد بود: با وجود این

باز هم دیگر که میسیدند این معنی را مکرر
 کردند و نفع می نمودند **و همچنین** بعضی از زنان عقیقه
 و نجیبه با سکان اینساند و جلپش و دانه
 رقیقند و مویش و هر یک همیشه دو قلاده سگ
 دارند که یکی از آنها نوله سگ است **و دیگری** کوپک
ما شغل سگ نوله بنا بر عادت در وقت حاجت
 فرج عقیقه را هر قدر که خواست اوست میباید و
 هنگام ضرورت و غلبه شهوت زبان اندرون
 برده مکرر حرکت میدهد تا اینکه نجیبه را باب
 انزال آرام و فراغت حاصل شود مقصود اصلی **ظهور**

کلی از این معامله سگ نوله دو چیز است یکی
 حصول لذت و دفع شهوت و دیگری نیک
 و تراکت موضع که بعلک پسیدن حاصل آید
 اهل هندوستان نیز بصحت این معامله اقرار و شهادت
 دارند و لکن از راه نفع میگویند اینهمه زن که
 در این عالمک دیده و صحبت کرده ایم چنین نفعی
 که از عمل سگ نوله مقصود است و بعل آمده باشد
 ندیده ایم پس از این معلوم است که همان عقیقه
 بعد از معامله سگ نوله بعلک زور و قوت شهوت
 خاصیت حاصله را که عبارت از تشنگی باشد و الحاح

مقاربت عظیم الاله دیگر رفع کرده. صورت

اول زایع شده است **و اما کاپک** با الهه پوز و یک

از مردان
برای

بیدار از آنکه خام شوخ و شنک خود بخود لنگ

بالا برداشت. بدون کمک و بی غافل و درنگ

جماع فتنه کی راه انداخته. رفع دلشکی میباشد.

و اغنفا دشان بر است که جماع سکان ثقیب بطو

انزال. برایشان جماع رجال خودشان بهر خوشتر است

هرگاه سکی بدینخت با بیغما مله عادت نکند. بالمق

از نظر قاطر خام با عفت افشاده. فوراً او را برادره دهنه

مثل الاغ و قاطر بکار و آمیت دارند. مادام که با این

زنان عادت نکرده است. همیشه بعد از بوجوت

عزاده کثی گرفتار است. بدینخت بپزند که

سکی است. که از لذت و نعمت این معامله محروم و

هره باشد **شعبه این است** شوهر زن هم با بیغما مله

راضی و ممنون است. و خود دارد چر که در اینولا بیست

کثرت شهوت زنان. بیکمرا افند و توان و قوت

نخواهد داشت که بکثرتا. به نهانی را ضی کرد

از عهد خواهرش و حسب الواقع برآید. آنوقت هرگاه

زن با دیگرری ساخته. هرچه خواسته باشد

بدهد. یا اینکه بعلت نجابت و استغنائ طبع

هیچ نگیرد و بد مد موافق قانون ملت شوهر
 بیچاره را اختیار چندانی نخواهد بود که او را ستیا
 نماید **یکی** در این صورت شوهر با غیرت بسیار نیست
 که سگ با معامله را عوض بجال همسایه و جمال
 کوچه با مستوره نموده آتش شهوت او را ساکت
 نماید اگر پای خراف و مروت بمیان آید شوهر
 زن نقص چندانی نخواهد داشت **چنانکه** مشهور است
 یکی از اهل فرنگستان زنی بدکل و بدشمار داشت
 که در بدی خلق و خلق طاق بود و شهره آفاق جو
 بد کوهری و **واکسین** بکوهری خفیفه العقل

ثقیله البدن و دتیه الترفیحه العالی نه شش
 او را از ملاحت خبری و نه سبهای او را انحصاح
 اثری فدجا و زعفران من سبزه و سبزه و اخلاص
 طینتها من قهر سبزه سبغم حطب جهم دنیا
 او را شناعت و عنوان صمیمه و فاحش خیا
 صورتش زهره را چاک و زهره را غشاک میفود
 در این صورت معلوم است که وصال او چه قدر
 موجب کلال و ملال خواهد بود و شوهر بیچاره
 همیشه از مؤانت و مجال او شک آمده بالبحث
 خود در جنت بود روزی که بی او بر میزد سور

میدانت و شبی که با او میگذرانید شکر
 و راضی بود که مدت عمر خود را با ماری و غار
 بسربرد تا آنکه صاحب آن عفرین نفس آزادی
 باو نرسد و چون در ملک آنها میرسد که مرد
 زیاده از یک زن نمیتواند بکشد و زن کا دارد
 ناچار زن بقضا داده میخشد و همیشه با فاضله
 الحاحات در مناجات بود که رحمت خود را شایسته
 حال او کرده این طور لعنت از سر او رفع کند
 اتفاقاً روزی خانه آمد دید که مردی با زن او
 که فی الحقیقه دیورین بود جفت کرده بدین استی چون

آنها را مشغول این امر با صواب دید گفت ای پسر خدا
 تو که در معاشرت و میاشرت این زن مثل من بیچاره
 نیستی که خود را بعد از این انداخته پس از این
 معلوم است که اگر زن و مقبوله خوشگل هم
 سواي اینکه بگوید خدا قوت بدهد و از سلیقه
 تو بدم نیامد چاره دیگر ندانم مرد بپای
 با کمال یکا نگی گفت خدا تو را سلامت کند من
 در این عمل مورد ملامت نیستم و نخواهم نفس و بیل
 قلب مرا بیکای بی عمل میفروشم و اینقدر بدبختی
 ندارم زحمت بکنم و پول بپوشم **بسم الله الرحمن الرحیم**

الکاف و دفعه اول نیست که من نفهم این امر
 خبر اقدام نموده ام بلکه کرات از این جهت سود
 و منفعت برده ام من آن گرفت جان برادر که کار کنم
عجب این است که زنها آن مردی بفرست و بچون
 و زور و کلفتی بعضی از پوست نرم ماهی و پوق و پان
 از چرم بغار و مداد پاک کن ساخته حاضر و آماده
 داشته اند و در صند و فهای جواهر و سنگین چون
 جان شیرین نگاه داشته هنگام حاجت زن بگو
 که مهارت داشته باشد همان آن را بخود بسته
 با خانم مغارین نمایند و اجرت میگیرد و همچنین

مهر

در مقابل آن مردان بی خاقتان آن زنان دارند
 که وقت ضرورت بکار برده دفع شهوت مینمایند
 و آن مرد براد و ناخصیکه فرار داده اند و سوراخ
 پیج داری که هر دو از لغاب بفرست و سفید
 تخم مرغ و شیرین کاک و کرده زمان بزنگاه و کلایه
 و آوان که برودار و فابوشه از حرکت پیچ و پرتش
 لغاب منظور خود را بعل میآرد **المرغ** یک نوع
 جماع در میان مردان و زنان معمول و مند اولت
 که آنرا فابوشه گویند و اعتقاد طرفین بر این است
 که جماعی از این بهتر و خوشتر و عالم ممکن نیست

کیفیت آن بفرار پست که زن رعنا و نجیبی و یا دخن
 زنیبا و خوش ترکیبی در عالم محبت و هنر کم
 غلبه شهوت است که های سپهر خود را بالا برداشته
 پشت رو میخوابد و حرف ظریف هم وارونه در آید
 نجیبه لطیفه دراز شده است و جویست را بد هان
 زن و زبان خود را بهیچ او گذاشته هر دو زبان
 تراک بیان است یکدیگر را می کنند
 و می پسندد و آفتد حرکت میدهند که مطلب
 طرفین از هم دیگر حاصل میشود بعد از آن لذت
 منی یکدیگر را با لذت سپرده در ساعت میل میکنند

و میگویند لذت این معامله فوق جمیع لذتهاست
طریق حکایتی که زنان این عالم را عموماً ناچار دارند
 خود را جوان و عقیقه می شمارند و نافع دارند
 خود را مد منزل و با کرم میدانند **فما بین** اعلا
 حضرت امیر طور قسا و جناب پرنس مریخ و وزیر
 خود سؤال و جواب لطیفی در ماده زنان فاحشه
 وینه اتفاق افتاده بود **حاصل** صحبت این است
 که پرنس مریخ در مقام مصلحت و انتظام مهام
 و لایست عرض کرده است که هرگاه
 حسب الامر شرکا را باین طوری مقرر شود که در ^{یکدیگر}

شهر جای عینی و محل مسقفی و نیکباده زنان
 فاحشه و نابکار را عموماً در آنجا منزل و مأوا
 بدهند ظاهر این خواهد شد سرکار امیر طو
 در جواب او فرمودند که اگر پوشانیدن شهر
 ممکن است که یک جامه مسقف شود چه مضایقه
 و الا چه حاصل چرا که غیر فاحشه دروین هم پیش
 علم الله تعالی که حق مطلب این و غم مسئله چنین
 که سرکار امیر طو و بیان فرموده اند بلی **کلام الملوک**
ملک الکلام و حال آنکه بنا بر عیالک غمنا بفر
 آزادی مربوط نمیشد از این مقوله اوضاع و احوال

سایر ولایات فرنگستان را که همه خود سر و مطلق
 العنان است بهر معلوم میتوان کرد **خلاصه** شهرها
 بهر طور که منظور زنان فرنگستان است در قبح خانها
 و قهوه خانها و غیره دلخواه همه بوجه اکمل عمل
 می آید حتی بعضی اوقات در مقام تفنن و تفریح
 حریفان سلفیه جو ده و پانزده نفر زن ماهر و چکا
 لوط و عربان کشته و رقص کنان بهر شوشتان
 و دوان و بانواع مختلفه افغان و خیزان و عرب
 حریفان و خیزان و سرگردان میگردانند و در آن
 بین هر یک سیمین هر یک که مشغری را دلنشین آید

۲۷
 نور اساعدا نازین او را گرفته در او طاق و بکمر
 کزین و میان رخت خواب نکین اتی خواب
 نوشین و زمانی کار بخت از این اشتغال دارند
 و ناصح و بلکه دو ساعت از طلوع آفتاب گذشته
 بفراتعال تمام با تمام معامله اشتغال میورند
 چون در کل مالک فرنگستان کوچه و بازار همیشه
 چراغان بوده نائلت آخر شب پروانه و ضعیف و کذا
 علی و ادنی فقر و اغنیاء از انات و ذکور و بیبنا
 و کور هر چه هستند بیدارند و علی قدر مراد هم
 طالبه بازار بعضی در بازار و کاکین معامله

۲۸
 مشغولند و برخی در قهوه خانه و شاه شاهانه
 آن سرزمین هفتاب محبوبه و معشوقه شده بعد
 و ملازمه بلکه با هر معینه و معلومه میورند
 و پاره از فلک در کان و ستاره سوختگان در کوچه
 و بیابان و صحرا و میدان حریف جوان و شری
 گویان چیران و سرگردان راه میورند و بنا بر آن
 از فاحشه زنان هر یک بپند که مشتری نهند
 بشدوی که احفای حارث و وضع ضرورت کنند
 دست نمیدهند دفعه بانهایت ایشان از فحشه
 خانه بیبنا و از میدان افتاده باروی بازار شد

حرص و آرزو کردن و آرزو آید عقب مشی
 میدود و آقا خان با سوز و کداز با ظاهر و مدعا
 آواز بلند میکند هر زمان مشی و مسار
 پیش آید ز او با غار و سیاه را ز کیند و در مطلب باز
 کنند اگر حرفی پیش آید و در کار عجله نداشت
 باشد همراه ضعیفه بقیه خانه رفت منظور
 خود را با تمام پیرساند و بعضی از حریفان که عجله
 دارند در دم معامله را در میان کوچه ایستاد
 از هم میگذرانند و در هر کام کج و دواز که
 از این طرف و آن طرف کوچه جسته آدم دهن شود فوراً

از هم و اشده دست بکدی گرفتار گرفته خرامان
 خرامان پیش میروند و بیعارف میگویند که خود نانیست
 یعنی شب شما خیر باشد هود و بود و یعنی لحوه
 خوست آه ام و ری فلذ توجی بود یعنی خیلی
 از بدن شما خوشحال شدم مخاطب جواب گوید
 که ای ام و ری ول شکو یعنی بسیار خوش من
 شکر میکنم و اگر عامل و معموله و وارد هر سه
 از اهل فرانسه یا غشایا ملت دیگر باشد بزبان
 خودشان با هم نکلم و تعارف غوده میکند
 و آنها باز عمل خود آغاز میکنند و بعضی از زنان قاضی

هم خانگی هستند. و علی الظاهر از مؤلفش و بحالت
 اهل قبه خانه بیگانهی درزند. عادت آنها این است
 که از طلوع آفتاب تا نصف شب هزاران ریغ و تعب برای
 جشن جریقی فوی کردن. که در حال اولی و آتش باشد.
 راه رفته. نکران نکران میگردد. و هر وقت
 با قوت دست دهد. همان آن و در زمان او را بود
 بخانه میبرد. و اگر جریقی پیش آید. و از عالم عشق بازی
 سراید. اما خود را بسبی نام شده. خواسته باشد
 که بلکه خود را با ظایف الحیل از دست خانم سرک
 خلاص نماید. توقع عاشقانه میکند و میگوید که

حالا امراض و روی دارم. و بان علت از تمتع صحبت و بحاله
 محروم خواهم شد. و همینقدر از قوال الناس دارم. که اگر
 و کاشانه خود را نوشته من لطف کند. که بعد از
 خانه شمارا سراغ کرده بیایم. و از فیض صحبت شما کام دل
 در یابیم. نظر باینکه زن حریف دیده نورامی فهمد که شش
 پخته منجر اهدا طفره زند. همان ساعت اسم یکی از خانها
 معشوقین ولایت را نوشته میدهند. حریف بپایداره
 غافل از این که او را کول زده است. بوقت رفته
 در خانه غیر را غلطی میگوید و اظهار مطلب میکند. و همین
 سبب مورد بحث شدن گرفتار میشود. با این اوضاع

خراب و اعمال ناصواب هرگاه شخصی در اعمال
 فرنگیان خاصه در انگلستان از راه سهو و غفلت
 که مندرج در طبیعت ایشان است
 غفله نام سینه و پستان یا چوبون و قلیان یا اما
 آنرا نزد زنان بزبان آورده بیان سازد فوراً چاکری
 در کاغذهای اخبار ثبت و در اطراف عالم شهرت
 میدهند که فلان بهمان در مجلس همدان شرف
 از روی نان ذکرده اسم چنان را بی مهابا بزبان آورده
حکایت آن زن و دختر هرچه میکنند بکسر صورت و
 وقت و برون و سینه و کت و ساعد را بی حیا خدای

دامن در خلا و ملا و بجالس علی وادی و کوه و صحرا
 و میدان و کوچه با بی نظور ها راه میروند و مطلقاً
 عیب و رکیک نمیدانند بلکه این عادت را
 از جمله لوازم لطافت و نزاکت می شمارند اما العیاذ
 بالله اگر یکی غفله گوشه انگشت را از دست کن نماید
 دفعه انگشت نماشد او را از جمله نجس و ارباب عفت
 نمیدانند بسیار شبیه است مثل اینها: عمل شخصی
 که در کلیسای الانی تابک او گرفته بود شخص دیگر
 داخل شد و او را با الانی در فعل و انفعال دید از
 فتنه گفت ای ملعون این چه عمل است که در چنین مکان

۶۵
 میکی. نف برویت. انشخص جواب داد که ای خدا نشنا
 هیچ حیاتی که برخانه خدا نف می اندازی اگر این
 کار خیر فارغ میشوم پد را میوزانم اگر همین یک حرکت
 بنظر تحقیق ملاحظه فرمایند. مرثیه عقل و پاییه
 ادراک آنها حسب لواحق معلوم خواهد شد **نمای**
 نکنداشن و برداشتن لام ثلثه را. اسباب
 طراوت و نواک دانسته. زمانه سنن و ناستنا
 زمانه نجابت بنیان استعمار نمایند. عینا همیشه
 بر دین میگذارند. و در دست مرجه. و در سر
 شسته میگیرند. اگر یاد و یاران. و کرم غابستان

هر

۶۶
 و سردی منستان. و در بینا چنان ضعف نقصا
 داشته باشند. یا نداشته باشد. همیشه این ته
 سباب همراه دارند. و با استعمال و حرکت هر سه آن
 مشغول هستند. و در عالم مرجه هست همه را پاک
 میدانند. خیز و خول و سک و کره. کرک و بوریه
 کوسفند و بر. و اکل کوشش آنها نزد آنها کلاما
 آب خالص بول و غایط. کس و کون. و در لب بینی
 و غبغب. یکسان شمارند. و با آب جاری و خالص
 هرگز ظاهر نمیکنند. و موضع بول و غایط را
 باطله کاغذهای اخبار پاک میکنند. و حال آنکه

نظر بصادق که در اصل و شرب دارند ممکن نیست
که طبیعتشان بپوش داشته باشد بلکه همیشه بر
و ملایمت اطلاق و اجابت طبیعت عادت دارند علاوه
بر این نور هم نمیکنند در این صورت چه معلوم است
که حوالی موضع بیشتر آلوده و کثیف میشود با آن همه
ادعای سلیقه و ترافف بایست از آله کثافت با آب
صاف نمایند و نمیکنند با وصف این امر با از
خودشان با صاحب سلیقه بن اهل روی میزنند
از علامت غایب و کثافت و فضله و نجاست مطلقاً
اجتناب و احتراز ندارند اما اگر چوب و دستمال

کر

کی قدری چرب و چپن بوده سفید نباشد و اگر کثیف
دانسته از جمله ارباب خلق بیشترند و همیشه ستر میشین
و خسته نکردن و ناخن نکردن و حمام نرفتن و یک
نکشیدن و رنگ و خنایستن و نور نرفتن را
عین سلیقه میدانند چنانکه اکثری از غذاها را
آنها محض دروغ و دروغ محض است پس در اینکه موضع
معشاد را همیشه با این غذاها پاک نمیکند بزرگ
نکرده اند چرا که این غذاها بکاری بهتر از اینهاست
اعتقاد خودشان بر این است که با آن غذاها کثافت
موضع معشاد را پاک نمیکند لکن این جمله جای

شبهه و زردی است. و حقیقت معلوم نیست که مخلوط
 آن کاغذها را که محض دروغ است. با نجاست موضع
 پاک می کنند یا بالعکس **علی خا**ل این بد پیرا آنها
 بسیار نجاست و عوق افتاد است. و این بد پیرا
 که دارند. و نسبت حضرت عیسی علی نبینا و علی التل
 می دهند پیرا قبیله نجاست. بروح مطهر عیسی
 روح الله قسم است. که روح ایشان را این قسم بد پیرا
 خبر ندارد **با جمل** فخر کلی دارند بر اینکه در هر شهر
 و ولایات فرستگان. خاصه در میان الک تکلیف
 حرام زاده خانهای متعدد بنا گذاشته. عمارا علی

ساخته اند. و در هر یک از آنها خدام و عمله و اشراف
 کلیه قبیله و فراداده اند. که آنها با مو و لایمه
 و کارهای ضروری آن منوطه شده. اوضاع آنها را
 از هر حیثیت که لازم باشد. مضبوط کرده دقیقه
 نمی کنند. با بعضی که اگر زن عقیقه و نجیه و یا
 لطیفه و یا کم. در خانه خود از مردان بی
 و پیرا فرزانه. حامله شود. بعد از وضع حمل بچه
 خود را علی الحقیقه برده. در یکی از خانهای آنها
 که بچه مفعول سایر اوطافها در آنجا است گذاشته. بچه را
 حرکت میدهد. و در ساعت بیرون رفته. بخانه

۵۱
 خود می آید. و خدام و عمله: از حرکت نمودن زنك
 همان ساعت خبر دار شده: بچه را بر میدارند: اما
 نمیدانند آن بچه از کیست: و مال کدام نجیب
 مستون است **خلاصه** وضعی قرار داده اند که خدام
 و عمله آن بچه را مثل مادر مهربان: و دایه مشفق
 پرورش داده متوجه میشوند: تا رفته رفته بدن
 هفت و هشت میرسد: آنوقت او را بکنج خانه دولتی
 و ملتی برده: بتحصیل علوم دینیته: و تعلیم صنایع
 ملیته خود و امید دارند: از جمله اینگونه پاك نطفها
 هر يك بعد كمال برسد: قوا کشیش است و هادی قوم

۵۲
 شعر اذ اكان الغریب لیل قوم سیهلهم سبیل
 اهل الكینا چون این ملت عتقاد خودشان شریعت
 حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام تابع هستند
 و آنحضرت هم روح الله بوده ظاهر مثل سایر پیش پد
 نداشت: آنها از راه حقاقت: اینگونه پاك نطفها را
 که پدر ندارند: و معلوم نیست که والد ماجدشان
 کیست: بغایت عزیز و محترم داشته: چنین میدانند
 که از برکت وجود مولود کذا: مطالب این قوم شود
 در درگاه ایزد باری عز انجاح مفرون خواهد بود
 و قوام دین و ملت: و نظام آیین و دولت هم بوجود آنها

منوط و منوط : بنا بر این اعتقاد : هر سال علی ^{السلام}
 الاف الوف : خرج حرام زاده خانها : و مکتبها
 کتاراه با طیب نفس بدون عذر مثل **اندخاله** هرگز
 وزن : که در چن بن خانه و مکتب خانه : نیدیت پرورش
 یافته شده باشد : همه جا عزت است و محترم
 و در باب متاصبا برین ودون : و آیین ملت
 اشخاص عتاز و کلچرین است : بعضی از عقلائی ملت
 در مقابل روح الله آنها را غیب الله و سر الله ^{مندی}
 با این همه احوال خراب : و اوضاع ناصواب بعضی
 کتابها که در قرح و توبیخ اهل ایران نوشته اند

بخصوص

بخصوصه فرزند انکلیس هرگز نموده : در این خصوص
 بسیار افراط کرده است **از جمله** فقرات آن این است
 که اهل ایران قیل و مقرط به پسران امر در خوشگلد ^{ند}
 و بعضی با آنها مرکب امر شیع میشوند : بل
 در میان کل ملل بعضی از جهال : بسبب غلبه
 نفس امارة : و اغوای شیاطین : مرتکب ^ب
 اعمال ناشایست می شوند : لکن اهل
 فرهنگستان : که بنمای اوصاف همه : بخصوصه
 باین کردار زشت : موصوف و معروف هستند
 و امر خانها : مثل حجه خانها فرار داده اند

که همه اوقات آنجا رفته پول میدهند و مرکب
 اینعل فیج میشوند دور از انصاف که با این
 انصاف یا این عمل ناصواب اهل ابراز اخطا
 و عتاب نموده این صفت را بایشان نسبت میدهند
 و در کتابها بنویسند حکایت معاویه
 امپران کلینش که بایطلیا با بنطلش آمدند
 حکایت مشهور است که یکی از امرای انکلینش
 وقتی همراهش پس خوش صورت خویش را در مملکت
 ایتلیا را پیش گرفته میرود که در آنجا سیاحت
 نموده اسرارش کند در ایام سیاحت با یکی

از کبرای

از کبرای آن ولایت که زن مقبوله داشتند
 رابطه آشنائی و رفقت بهم رسانیده طرح دوستی
 و صداقت میزد و با هم برادر میشوند و هنگام
 فرصت و فراغت صحبت میبخول شده و در مکر
 از خصوصیت زده لذت میبرد اند تا اینکه
 در عهد اتحاد و معیت و در پس یکدیگر
 و اخوت شهوت نفسانی هر دو بجرکت آمده
 امپران کلینش بایشان زن و کبایطلیا
 بمقاربت پس رغبت بی نهایت بهم رسانیده
 بی اختیار پرده از روی کار بر میدارند و با هم

۵۷
 دسازنده و از ابراز می کنند آخر الامر در
 معامله بفرع عاوضه شدن طرفین راجع می شوند
 چون اهل انکلیس در نزد پرتغالیس ثانی این
 ابلیس اند از راه مکر و حيله پدر و پسر در خفیه
 با هم جلس شین محاور و مشاوره مینمایند و بگو
 که اگر بشدیری معامله پیش را پیش و معاوضه
 پس را پس اندازیم خالی از مصلحت نخواهد شد چرا
 که شاید آنوقت پیش آید که پس را هم ساله نماید
 مخفی نماید که احراز و اجتناب با اهل انکلیس در تعهد
 و تدبیر که پس خود را خلاص نماید نه باین همه بود

۵۸
 که بالذات ازین عمل تجنب داشت و این کردار را
 زشت میدانست بلکه چون ظاهر اکبر ایتلیا
 بسیار شومند و قوی میکل بود و مدلول **عنوان**
عنوان اعظم آلت او را استنباط می نمود و در این
 معاوضه راه گفتگو و معاوضه را مسدود
 میدید و یقین میداشت که کبر ایتلیا آنچه
 در قوه دارد خواهد کرد ضعف و ناتوانی پیر را
 که با قوت و توانایی او مرا حظه بسقود از قبیل حمل
 کوه بر کاه بنظرش می آمد و از این جمله دشواری
 کلی داشت که میباید در کبر و دار کبر ایتلیا

۵۹
 پس در باب یک دفعه از دست رفته بالمرع اوجین
 انتفاع بپیشد و دیگر بعد از این در این قسم
 معاضات و اینطور معاملات دستش بجای شد
 نشود **چون** در فرزند کشتان هر کس در خوشگل
 داشته باشد دو منفعت کلی از وجود او برای
 پدر حاصل میشود **یکی** در باب چندین معاملات پیش
 شد **و دیگری** ابراست که پسر یا دختر خوشگل
 معمولی ساخته دولت بسیاری اندوخته می
پس در این صورت انصافاً هر چه پدر دست و پا کند
 مورد ملات نخواهد بود **بعد** از طرح گفتگو

۶۰
 کبرایطلیا: بمضمون **اگر موال الصیف** **و کاکلی** خواهش
 برادر خویش را در نشتیم و ناخیر مقدم داشته
 عرض خود را در دم پیش نهاد و فوراً کار از پیش
 رفت اما امیران کلبیس **یکی** که فارغ کشت
 زبان تلبیس را کرده هزار گونه نذیر و لطایف **نیلین**
 اظهار کرد که ای برادر مهر پرور چون بنافز کشت
 خاصه عمالک از کشتان و ایطلیا همیشه
 با آزادی مربوط است **هنگام** در دو سوخته میفتد
 از شما توقع دارم که پس مرزا را خبر کرده بیاورید
 و از جبر و تعدی احراز نمایند چنانکه

من زن سرکار را راضی کرده بر سر کار آورد
 شما هم در برادری پسر را بامیل خود با انجام کار
 و نیل مقصود مایل و خوشنود کنید. بزرگ ایتلیا
 فهمید که منظور او چهل و تمهید است. فورا
 جواب گفت که چه عیب دارد من هم با بعضی راضی
 و ممنونم. مشروط بر اینکه حالا پسر سرکار برخواست
 در اوطاف خالی از اغیار. ساعتی با من گفت
 باشد. در زمان پسر را با اوطاف زن کن برده
 زکیف نمود که لا اقل دمی روی که روی نشین
 نا صحت کنیم. همینکه پسر نشست. دفعه کریم

خود بخود وارونه گشت. و فرما که در آن نزد پادشاه
 بود. دست و پای او را محکم بست. و بی اختیار پا
 در هوا مانده. معامله پس با لصر و به پیش افتاد.
 پس پچان هر چه خواست چاره کند. ممکن نشد.
 اضطرا را از بقضا داده. در دم کبر ایتلیا با انجام
 مدعا پرداخت. **و بعد علی الدین** عمل مکرر بجا آورد
 حریف در دل نکذاشت. و نا هجا که خواست
 خواهش براند. پس پچاره در آخر نفس از غله جگ
 و پیش پد آمده. ماجری باز گفت. و هر دو با هم
 حریف از شادی مستر طاق. و با اندون و کدو

جفت کردند و جبریت بر جبریت افروزدند از شجر
نزد و برتری برای آنها حاصل نشد مگر اینکه
از عمل مکرر و بیجید و مره برای دیر حاصل
و عضو نازنین او پیشتر خست من حضرت **الاحیة**
فینا اغنا بعض اصحابنا نضاف و مروت اهل
انکلیس این است که اگر چه بزرگ مزبور
در اول خویشاوندی را نیک نداشته لکن کبر
مستور هم باعث عمل مکرر با از آشنانضاف
بیرون گذاشته است **لله الشكر انظروا يا ايها الناس**
همین حکایت مزبور قطع نظر از دلالت بی انصافی

و انصاف

و انصاف بر او صاف و بیبه بر بله و حماقت آنکس
نزد لالت میکند چرا که از همه این مقدمات او را
انصافیه در میان خودشان چشم پوشید و صاف
خود را بدیدگران نسبت میدهند چون آنرا
ببله و حماقت آنها منجر شده مناسب مد کشیده هم در
خصوص نوشته شود **حکایت** در مملکت ایکن
مشهور است که مدت یکصد و پنجاه سال چیزی
بیشتر با کمتر کرم بل نام پادشاهی در میان
آنها بوده است که اهل آنکند از رفتار و لغت
راضی و ممنون بوده اند از انصافات در این ستم

قبل یکفر آدم چمن فیه زرنکی: از اهل فرانسه
 بعزم سیاحت و ثقتن بدار الملک لندن رفته
 مدتی توقف نموده: میبیند که اهل آن سرزمین
 سبک مغز و حقاقت این نظر میآیند: از راه امثال
 یک وقتی عمارت بسیار خوبی گراهر کرده: و یککله
 پوشیده شده آدمی هم از جانی پیدا: و در دیوارها آفتاب
 نصب و بزبان میگویند: و بعد بدایره با سیمه خانه
 کاغذ اخبار رفته میگویند و اخبار میکنند که مکه
 سر کرم بل پادشاه انگلند را: که صد و پنجاه
 سال پیش ازین در این سرزمین بوده است: ^{بفرستاده}

زحمت و مشقت پیدا: و مبلغ اخراجات صرف کرده
 بدست آورده ام: و الآن در فلان خانه و عمارت
 حاضر و موجود است: شما اینرا بنظر آید که ما هو
 حقه در کاغذ اخبار بنویسید: که هر کس
 میل هم رساند: آمدن ما شما نماید: میباشند
 با سیمه خانه نیز بهمانطور تقریر و در کاغذ
 ثبت می نمایند: و همینکه این خبر در ملک
 لندن شهرت یافته منتشر می شود: هر روز فوج
 فوج: از اهل آنها مانند یاجوج و ماجوج رفته
 هر کس خواست اخل شود: در بان و خانمان آنها

آن بیان ساخت که یک شلین که هزار بار است
 نقری بدهد تا کله پادشاه را از داری نمایند
 پروا خاست که از برای یک شلین هیچ کس نمیشو اند
 که فتح عزمیت کرده در میان جمعی از انجما را جمع نمایند
 و همچنین سایرین همین بیان رفتار کرده
 تا مدت یک سال هر روز علی الاضال معدود کبری
 رفته در آنجا پول مفتی میدهند **تا اتفاقا کله**
 مزبور بسیار کوچک بوده بعد کله بچه
 نظری آمد است اما احدی را به مدت بطلب
 بر نخورده زیارت بی حاصل مینمایند مگر یک روز

زنی میگوید که کرم بل پادشاه بزرگ و محمد
 بلوغ رسیده بود کله سرا و چرا با بد باین کوچکی باشد
 آن شخص دفته جواب داده بود که این کله کله
 ایام بچگی و طفولیت ایشان است کله ایام بزرگ
 و پادشاهی و از هم سال دیگر خواهم آورد و
 ساکت شد در رد جواب عاجزی ماند **فجب**
 این است که کیفیت گفتگوی این زن در مجلسی
 که پنج شش نفر از اعاظم و عظامای جماعت کابل
 در آنجا بوده اند طرح می شود و آنها با اتفاق از
 تفسیر میگویند که عجیب این احقی بوده است که شخص

قول واعثبا و کرده ضامن نکرده است
 که سال دی که رگله مبارک ایتام سلطنت کرد
 بیای و در این بحث و ابراد شهابت تمام دارد ^{حضرت صاحبان انکلیس} کماله
 و نفر که اجمال گفتگوی آنها این است
 ناخوش بوده پیش طبیب میرود طبیب بعد
 از مشاهده احوال او دستور العمل میدهد ^{کوید}
 که علی الصباح که پیش من میآنی فاروق خود را بیا
 تا ببینم مرد احوال صبح که از جا بر میخیزد در حضور
 زن خود بشیسه بول میکند که پیش طبیب برود
 زن باو میگوید چرا چنین میکنی جواب میدهد

بهر

که چون احوال ناخوش است باید این پیش طبیب
 برود که تشخیص مرض نموده مداوا کند زن ^{النا}
 کرد که در مزاج من هم شکری هست فاروق
 مرا هم بر مرد احوال ناخوش شده اذن میدهد که زنکه
 هم بر سر فاروقه ابول کند اما زن و مرد هر دو
 از راه احتیاط و مکه دانی گذاشتند و بهمانی
 از خارج شیشه بستند که این دو بول هم دیگر
 مخلوط نشود بعد از رفتن مرد پیش طبیب این ایشان
 شهرت میدهد یکی از غفلائی قوم رخش ضلحا
 بمیدان بلاغت انداخته میگوید که این دو نفر ^{احون}

۷۱
 بوده اند: پیایست در بمان را: از اندرون شیشه
 ببندند: که مقصود حاصل شده: حاشا آنها بر و
 نکند: فی الحقیقه سکوت زن از کلبس هزار مرتبه
 از مداخله و ملاحظه احیانا حضرات بهر است **خلاصه**
 همان شخص مساوی دویست هزار تومان: ازین مرتبه دخل
 و منفعت نموده بازمراجعت بولایت خود میکنند:
 در کاعذهای اخبار ثبت مینماید: که از اهل روی
 زمین اهل انکند را احقر نوزدهم دیدم: چنانکه کلمه
 بچه خورد سال را: از کلمه آدم صد ساله تشخیص میدادند
حکایت مشهور است که شخصی در باب حاشا اهل کلبس

و لن

۷۲
 و لن دن سخن بسیار گفت: و اصرار بسیار نمود و میخواست
 کرد: جمعی از حضرات مقام از کار آمده: اعتقاد او
 غریب شمردند: و قول او را کذب کردند: و بالا
 مکالمه بمخاصمه: و محاوره بمجادله انجام میدادند
 باحضار فرار داد: که اگر در اشیاء مدعای خود
 عاجز آید و نتواند: دویست تومان بدهد: از آنجا
 بیاسمه خانه رفت و گفت: که مرا صنعت غریبیست
 که سرآمد فون هنر و مایه تعجب صاحبان نظر است
 اهل باسمه خانه از حقیقت صنعت او تعجبش کردند
 و او بی حد غوغا و تشویش: جواب داد که من با همین جسم

و بدین نوی عیثه شاهی که زیاده از یک چارک آب را
 ظرفیت نداشته باشد هر روز و بیرون نیایم شما
 این کیفیت را در کاغذ اخبار بنویسید که هر کس میسر
 باشد بغلافها و فلان مکان بیاورد و کیف باشد
 تمام باشد اسم خود و اسم خانه را هم ذکر نمود
 باسمه خانه از نفر او بچسبند و در محضر برود
 نمودند او هم بر غیر آمدن نشد کرد و گفت اگر
 شما حرفه اخلاف پیدا کنید و محل بلاغ کراوات کنید
 بنویسید که اگر از عهد عهده خود که ما هوش
 نیایم و از کف خود بخلف نیایم و ویت نومان

دادنی باشم اهل باسمه خانه لطیفان بهم رسانند
 آنچه او گفت نوشتند فردا مردم کرده کرد
 با کمال شوق بخانه او رفتند همینکه به خانه
 او رسیدند در بان از هر یک پنج هزار دینار گرفته
 اذن دخول داد چهار هزار نفر داخل شدند و مرصع
 نشستند مرد صاحب پیشه بیشه شراب آورد
 وسط مجلس گذاشت و داشت و اظهار کرد که این
 اوقات بجهت نکستی مزاج نمیتوانم از عهد عهده
 خود برآیم و آنطور که در کاغذ اخبار نوشته ام
 اگر نتوانم و ویت نومان بدم قبول دارم و ویت نومان

۲۵
 باهل مجلس داد وخواستند و رفتند و باهم دیگر
 می گفتند عجب مردی است بحضرتك ادعای خلافت
 دویت نومان خسارت بجا کشید **حکایت** مشهور
 که دو نفر مشعبد از اهل انکلیس و ایتلیا در باب
 فوقنایکدیگر حرف میزدند بالآخر قرار
 داد کردند که در قماش خانه هر يك صدایك
 بشنود و آرد اسناد تر خواهد بود تا اینکه
 یک شب قماش خانه رفتند مشعبد ایتلیا نوله
 سکنی را در زیر بالاپوش خودش که داشت که بلکه
 خصم خود غلبه نماید اول مشعبد انکلیس **حکایت**

۲۶
 حضار مجلس فرادست بهم زده آفرین گفتند همین
 بشعبد ایتلیا نویسد **دفعه** دهنسك
 نوله را که بسته بود و آکرده مشقایی به پشت
 او زد تا صد آکرده اهل مجلس در آن بیز غم و اصد
 بلند کرده گفتند که لعنت خدا بر تو باشد این چه
 صدایك است که در آوردی فی الحال يك را
 از زیر بالاپوش در آورد و گفت که لعنت بر تو
 و رحمت بر شاهنامه که نه او مثل يك صد در آورد
 و نه شما مثل آدم تمیز دادید **حکایت دیگر** در حق
 و بلا هست آنها **حکایت** شخصی از اهل فرانسه **دفعه** در **انکلیس**

خانه و عمارات عالیّه بنا میکند و بعد از آن
 در کاخهای لخت و تخت و اخلها و میخانه بدکمن
 مساعی و اقیه و اهنما و کافیه بعل آورده
 چیزی بسیار عجیب و غریب ترتیب داده ام که تا این
 زمان در کل عالم نکرده کسنان چنین چیز
 غریب ندیده نشده است هر کس خواهد که هر چه را
 ملاحظه نماید میباید بدلان خانه بیاید و بیند که
 اینرا شب شهرت تمام به سرسایند اهل ولایت
 غموما با رغبت بی نهایت مایل شده هر روز
 دسته رفته هر وقت خواستند که داخل خانه شو

نفری يك شلین موافق قرار داد با زیافت و حصص
 دخول میدهند تا این که باندرون رفته
 می بیند که هیچ چیز در بساط نیست بصاحبان
 خانه میگوید آنچه ترتیب داده بیار تا آشاکیم
 جواب میگوید که من مدت ها عمر عزیز را تحصیل و ترتیب آن
 صرف کرده ام که بلکه بدست آور آن راه معاش
 درستی تحصیل کنیم حالا میبینم که بشما نشان دهم
 و شما رفته رفته یاد بگیرید آنوقت هر وقت
 من از عظم افتاده دیگر کسی اعتنا نکند
 در این صورت بهتر این است که شما هم بدان خدا

۷۹
 و روح مطهر حضرت عیسیٰ یاد کنید تا امر اطمینان
 به سرسانند. شمار ازین ستمگوم آگاهیدیم
خداوند آنها نیز بهر نوعی که در شریعت خود معول
 و احم و الزم است. همان الفاظ را سوگو کنند
 و بچین میخورند که هر چه ما در اینجا ببینیم و آنچه
 از زبان تودش نویم هرگز بروز نمیدهم. همینکه
 آن شخص اطمینان کلی به سرسانند میگوید که راستی
 این است که در باطن من هیچ چیز نیست و از این تمیز
 بغیر از اخذ پول منظور دیگر ندارم. همان سکنه بی
 اینکه چیزی غریب ملاحظه نمایند. ما بوی کشته

۸۰
 از خانه بیرون میروند و در خارج هر کس از آنها تحقیق
 مآجری پنهانند. اضطراب را جواب میدهند که آنچه
 آنچه آگهی نیست. و ناخواه برای العین شاهد
 نکنید. از کشتن مآجری دستگیر شما نخواهد
 شد. و همان علت اهل آن ولایت. بغایت مایل
 شد. همه رغبت کامل بهم میسرانند. که آنجا را
 تماشا نمایند. تا اینکه بمرد. مساوی سکه
 نفس و حیوانی که در لندن هست عموماً با آنجا فتنه
 هر يك يك شب میبیدند. و مثل دسته اول
 هیچ چیز ندیده مرایض نمائید. **خانهای** **نکبتنا**

هم با آنهم شهرت در کل عالم مثل حکایت دوم است
 که بعضی را جلب نفع دنیوی اخذ پول میباشد اگر
 چه تا این مان از آنجا می که با آنجا رفته و او را
 آنجا را بنامها دیده و تماشا کرده اند و هر چه
 و اسناد نام شده است از نفع دنیوی کذب
 بکلمه منکلم شده میگویند که اوضاع آنجا
 نیست **پس** در این خصوص هر چه گفته یا نوشته شود
 خرن اجماع و خلاف جمهور خواهد شد و فائز یا راف
 بالضرورة مورد بحث و ایراد مردم شده مصدق
 نخواهد بود لکن چون بنده در گاه از بعضی اهل

البر

هندوستان که متوقف لندن و آدم صادق
 القول و بیغرض بودند و مدتها در آنجا بسر برد
 در باب امور برینیه و کلیه امان نظر نموده
 مکرر استفسار و حقیقت امر را فهمیده
 بودند تحقیق نمود بخصوصه و اباقال الدو
 که آدم صادق و فی الواقع اهل دین طالب یقین است
 تفصیلی را با اوضاع ذکر نمود **خلاصه حال آن**
 که اساس زورک و نفع دنیوی چیده عمل
 و خدام عده و رؤسای عمده عده در آنجا
 نگاشته اند و در نظر ها چپ جلوه داده اند که

بکار داخل آنظار شود در دنیا و آخرت موقوف و مستند
 خواهد بود. و ظاهر این نوع عظم و اعتبار فرا
 داده اند که احدی خودسر نمیتواند بآنجا داخل شود
 بالجمله. مقرر داشته اند که هر که خواست باشد
 بآنجا برود باید اول پیش آدم بسیار محنتی که خارج
 گشته اند رفته. با کمالات خفص جناح عجم
 و الخاص کرده استند عاقلانید و بعد از حصول
 ریختن هفت ساعت مبلغ بیست و پنج پونته
 که عبارت از پنجاه تومان باشد نقد بدهد
 و داخل شود و اگر یک پونته کمتر باشد هرگز

یارث

یارث مقبول نشد. مطلب این محصول نخواهد
 رسید **الفرد** همینکه بیچاره بدوخت که هزاران
 فلاکت و زحمت و مشقت وجه معین تحصیل
 و این یارث را باغواهی خیالات فاسد و مایه
 سعادت دنیا و آخرت دانسته داخل دایره شوق
 می بیند که اساس و اسباب آنجا خارج از اندازه
 تحریر و افزون از حوصله تقریر است و بعضی
 بی عقل و کمالات با یال و کویا اتمام در میان
 و گری میگویند که اگر در چنین کالشته روی
 کریمه و ظرف آن از انواع ماکولات و مشروبات

۸۵
 ما لا مال است. و آقا فانا الله در اكل رشن اقبال
 و اغفال نوزند. گاهی سرخوش میشوند. و زمانی
 بهوش می آیند. و با عفتا خودشان در عالم
 بهوشی و مسکونی اسرار غیبی ملهم میشوند. و چون
 بهوش می آیند. دم از عرفان زده. فقرات عظم
 و نصیحت میگویند. و مهربانی بشارت سعادت
 میدهند. و ادعای حقانیت میکنند. و دارد
 مرد و داکر چه در اول و حله محصوره مقصود خاطر
 جمع و خوشنود شده. زمانی میباشند لکن
 بالآخر همان اشخاص را یافتان. با انواع طریب

و نشان

بنوعی
 سرگشته
 است

۸۶
 و تمطان. با و میگویند که همیشه با حق و وفا بود
 طریقت. حیرت اخلاق اسلوله بدار. تا شهرت یافت
 شدن. بین لامثال و الافران طاق باشی که انوش
 همه مصاحبت تو مشنان میشوند. و محضات
 اخلاق نو دنیا چه اوران آید. و عالمی بر شایسته
 و میثاق و وعاشق شوند. و همچین در خبرات و اثر
 دائما اهتمامات کامله بعمل آورده. هرگز غفلت
 مکن. و در لوازم دین و مملکت. و قواعد آیین و شریعت
 خود با خلوص غیث باش. و در مراقبت شریعت سعی
 بی نهایت کن. خلاصه از این مقوله کلمات. که همیشه

در مدت عمر خود مکرر از همه شنیده بودی
بعد از این همه نصیحت که عداوت همه همه مضیق
آدمی است با کمال ملاطفه و مهر با تو میگویند
که اگر احوال و اوضاع اینجا را در خارج نمیکنی
بلا شبهه خسارت کلی در دنیا و آخرت بشوهر کند
و موجب هلاکت نوی شود و در بین این چهار صد
و پانصد پرده که در هر یک صورت آدمی کشیده اند
نشان میدهند و میگویند اینها صورتی است که
که در فلان عهد و فلان تاریخ پانچ آمده و این
نصایح و مواعظ را شنیده بعد از بیرون رفتن از

دو کور

بوی آلودگی هوای نفس مصمم شدن بودند که شمه
از اوضاع اینجا را بگویند هنوز حرف از زبان ایشان
بیرون نیامده مرده بودند و صورت آنها را عبرت
لایزال این نگاه داشته ایم نظیر این که
این نصیحت با نهایت افسوس و مهر با تو دلشوی
میگویند که لابد در دل مؤثر شده اعتقاد بصدق
آن بهم میرسد و اگر کسی بالفرض در خصوص این
نصایح در مقام تشبیه هم باشد عقل حکم کند
که نفل نمودن این کیفیت و افشای این خبر ^{میخورد}
حال مقرر نمیخواهد بود و راه احتمال هم میدود

نمی باشد که گاه هست آنچه میگویند محسوس از واده
 نیک خواهی است چه لزوم دارد حرفی که در آن توهم
 خسارت میزدند پس حکم عقل از این ابراز از
 احراز خواهد کرد و بعضی حکم از جهت بر سر
 از قبیل گذاشتن است و اندک شریعتی است
 بطریق خاصی نامیده اند که در خارج از ادای حرکت
 نمی یکر و می شناسند و در خسارت و در
 و یکدیگر مطلقاً مضایقه نمی کنند
 غماشاخانهای فرنگستان اگر چه ظاهر اساس
 بزودی در آنها جیده اسباب الان کثیر فراهم آورده اند

در هر

و در اوّل و هله هرگز ملاحظه نماید چنین خیال
 خواهند کرد که البته این اساس برای امور عمده
 و مهمام معطله برپا شده و در ضمن آن شاید کلیت
 خواهد بود و تا میسر که در حقیقت اوضاع آنجا
 دقت شود معلوم می شود که این ساطع برای
 جمع کردن پول بوده و جمع اساس و اوضاع آن من
 حقیقت باز و چون بدی می باشد چنانکه در نگاه
 تفصیل آنرا در کتابت و ز نامه ثبت نموده است اگر
 بنظر تحقیق ملاحظه نمایند با نهایت سهولت و
 خواهد شد که هر چه در آنجا هست همه بهیچ وجه

مجلس انجاء جمع زنان تجبه و فشاو و مجمع مردان
 کار آموده و قمرش او است مشغول و مشغول
 در انجاء همما امکن با پیا و اشاره یا بنظره و مکالمه
 یا عملی و معاو و در حصول مقصود چنان جسته
 قرار معامله و مذاکره و معاوضه را در کار مجلس
 بعد از تفرق مجمع طرفین با هم در انجاء جمع می شوند
و بکر هر زن و دختر که در وقت قص و خیار کوی
 مهارت کامل داشته در شب و در روز با فی اسناد
 باشد بعد از ادا یاره حرکات عجیبه و هنرهای
 و غیره بکرات پای و زمین محکم داشته پای

و بکر یا آتش در بالا بر میدارد که ماتحت او از هر
 طرف نمایان شدن و چنان سلیقه جواز مر
 بومیکند و از دست چپ و چپان و فلان فلان
 خاتم بکر کنند و در ساعت بر سر او خنده کان
 الوان و الوان و کل افشان بکنند و مباشرت
 در زمان بوده و املات دارند و خاتم رخص کنند
 و حریف و حریف فی القوم و مستور و پنهان می شود
 نادیده و بکر کرده و بکر کرده و چنان
 کل افشان او و بکر کرده و بکر کرده و بکر کرده
 در برج بوده و بکر کرده و بکر کرده و بکر کرده

دستور آنها برای اذن و گرفتن پول گاهی مستور
و زمانی سرور خلاصه در ضمن اینگونه امور است
آنها همیشه مقصود بر این است که پول بگیرند و بدین
صریحه باشد **الحمد** آتش بزخانهها که در منازل عرض
راه و شهرها ساخته اند در گرفتن پول و دادن
فلان و بمان بسیار افراط میکنند میتوان گفت
که این گرفتن و دادن هر دو مانند غارت کردن است
چرا که اکثری از عمل و خدمه آنها در آتشچاهها
کدام زنان عشاء و دختران زیبا میباشند و گویند
از مسافران هم از جمله زنان دختران محال که ننگشان

هستند که بعضی دو لایت خود از عمل معهود با کاک
دل پیر و خوشنود شده و برخی با بملت دادود
بیتبار و شوهر غفلت شعاری که از حال او بی خبر
باشد بیشتر گشته از راه اضطرار ناچار سفر
کرده اند که بلکه در هر شهر و دیار با یاری مسافر
شده آتش حرص و آز را بساک نمایند شدت
عروبت مردان جوانان مسافر هم معلوم است
که مستغنی از شرح و بیان خواهد بود در اینصورت
بر واضح است که شیخ این اجاع بغیر از جماع شری ^{مد}
داد یا این اوضاع مسافران که از هر وقت ^{مد}

۹۰
 وداع نمایند دفعه مباشر آشپزخانه: سیاه
 کثاف: بالوف والاف آورده: منفعت نیست میرد
 واضح است که هر چه مباشر آشپزخانه کذا الخ
 کثاف نوشته: از مسافر مطالبه نماید: از غایت
 خجالت و شرمندگی: بلا حرف بندگی خواهد کرد:
 بعثت اینکه مهمانان دست فم برهن نیست با دست
 محترمند: که آبروی خود را ملاحظه نموده: حرف
 نمی زنند: یا فاعل و مفعول هستند: که آن بیک
 دادن پول و لاف^{ان}شسته نفس^{ان} می کشند: در یکی
 از آشپزخانه های عرض راه که آنها را خوردیم: مباشر

۹۱
 آنجا آمده اظهار کرد: که من در تفتیش قیمت آنها
 ممتل بوده نمیدانم که چه قدر بنویسیم: چرا که آنها
 ایلچی در اینجا آنها را نخورده است: آشپزخانه کجا
 در لندن منزل داشت: و بعد دولت بخت
 رو سیه هم چند روز پیشتر در همانجا و همان ابره
 و اوطافها منزل کرده بودند: حین حاجت به درگاه
 مباشر هوائل^{ان} مخاطب کرده گفتیم: که شما قیمتی اجناس
 چرا با این شدت زیاد بنویسید: مگر در ولایت
 شما این اجناس بسیار که یابست: گفت آنها را اینجا
 خیلی است: اما ایلچی کم است: **و دیگر گفت**

۹۷
 کسر کار و لیعهد دولتیه روسیه هم این سوال
 از من کرد: و من هم جواب دادادم: علی ای حال **یک مرتبه**
 می پستی که در کل یک غذاهای اخبار و با آفتاب
 بسیار نوشته و اظهار داشته اند که در فلانجا
 و مکان ثباتی چندی چنان است که اگر کسی
 شوق بسیار داشته باشد ساعتی در آنجا
 در آنجا حاضر و ناظر بوده لذتهای بسیار حاصل
 نماید آنقدر در کما غذاهای اخبار ربط میدهند
 که همه شیخ و شاب برای بدن آغوش سراب بنظر
 نشیند باک مال اضطراب و شتاب هر دو که بلکه

فر

۹۸
 ساعتی هشتاد و پنج باب شود: همینکه هنگام
 دخول میرسد: در بان بایمان امان نداده مبلغی
 میبرد: تا داخل خانه بی سرو سامان گشته افتد
 و خیزان به هر طرف تکران میشود و میپسند که صورت
 کاوی و رد و پوار بپوشانند: که سه شاخ دم
 مثلاً و بانی همان بنیان: در آن آن باروی خندان
 پیش آمد: با دلیل و برهان: مدلل و عیان میکنند
 و میگویند که این کار و نجایات رکنان: در عهد
 جلالت تو امان: یا خوش پروان عدالت بنیان
 بر صحنه همان آمد: در فلانجا فلانجا بجا آورد

شناسه و خرامان شدن است در این صورت آن
 بچانه بخت برکشته و آواره کول خورده و بولافت
 از کیه رفته و خسته و مغبون شد که از آن
 خانه بیرون می آید بچه زبان اظهار کنند که من
 مکتبی بول داده بهره از غناش حاصل نکردم
 و هیچ بن حقیقت هرگز وضعش آنکه دقت شود
 بغیر از نذر و بر ویست چنین دیگر مفهوم و در یافتن
 نخواهد شد من جمله هرگز بهر سمت کوچه و میدان
 و باغچه و کشتان و صحرا و خیابان و سیر
 و تاز و بختان و سیر و بختان و کجاستان و سیر

بالغ و بختان و دریا و کشتی و بختان و زمهره
 فایده بختان و بختان و دریا و آب روان و بختان
 و بختان و بختان و بختان و بختان و بختان
 بختان و بختان و بختان و بختان و بختان
 و بختان و بختان و بختان و بختان و بختان
 و بختان و بختان و بختان و بختان و بختان
 و بختان و بختان و بختان و بختان و بختان
 و بختان و بختان و بختان و بختان و بختان

و مکن قاصد شعبان بازان و موقف
 موزیکان زمان و غریبان نوازان و کرم حقنه
 بازان و عیاران و زمره سب پرستان و جانی
 مرغان و جانوران و طویله اسبان و خزان و خانی
 بینکان و آشنایان و خرابه غریبان
 بیخانمان و ضعف و مسکینان و فقرا و کدایان
 و اغاظم و زرکان و مسکینان و آشنایان و حشای
 اسب دوانان و کالی که کشان و قطار بازار
 و دکان و فنادیل چراغان و جانب موئل آشپزان
 و طبّاخان و خانه قهوجوگان و جرکه دروازه

بازان و پشیمان زامران و بیگانگان و کاه کاهان
 و فغان و قهرمانان و کرفشان و آزادگان
 و خفته گان و بیداران و مشغریان و بیداران
 و قراولان و کدگان و کاهان و کاهان و خفته
 نکران باشد در زمان باید بد و نه هلاک و امان
 مصلحتی فلان داده خلاص حاصل نماید **شماره** از وضع
 و کردار و نجات و فرنگستان و کرب و بیان میشود حقیقت
 احوال آنها بفرایست که همیشه کار و شعار آنها
 حیل و نذر و پراست اگر چه ظاهر بصفه امانت و ^{قوت} ^{جست}
 متصف اند اما باطناً بهر گونه خباثت و غدر ^{دیانت}

مبتلا هستند اگر بچیان بد بخونی تا بلد معامله آنها
 میل کند عنقریب و از بهر آنکه لطیف الحیل
 و نذورات خفیه خراب نمایند **حکایت** چند
 پیشتر جمعی از تجار فرنگستان بروی تجارت ایران
 در اسلامبول چنان خراب و بران کردند که هرگز
 زبون و فزون بخمال شیطان ملعون نمیرسید چنان
 بعضی از آنها با تجارت ایرانی هم در رابطه دوستی داشتند
 بهم رسانید مردم بیفنا نه ندیدند آنها را معامله اجناس
 فرنگی غیب و مخبر نص نمودند تا این که بد فساد
 و ندرج آنقدر از اشته فرنگ نسیم دادند و آنها

بطمع نفع بسیار ایران فرستادند که با لایحه زیاده
 از وسعت و ظرفیت مملکت ایران شده بفروش ^{سید}
 و کسان تجارت ایران هر چه اهتمام نمودند که با یک
 آنقدر از اجناس مطلوب بفروش رسانند که طلب
 تجارت فرنگی داد و آورده بفروشد ممکن نشد و در بین
 تجارت فرنگی از کیفیت این معایب محض حاصل نمود
 در مطالبه طلب خود شدند و تنگی کردند
 و چون تجارت ایران تنخواه نقد نداشتند لهذا از
 و در شقی آنها کاری ساخته نشد تجارت فرنگی ^{خفیه}
 اجلاس کرده بخصوص وصول کردن مطالبات خود

۱۰۵
با هم مصلحت و فرادکار را با اینطور گذاشتند که ^{وینا}
شش هزار تومان و چیزی از انتفاع اجناس معلوم
بکار گذاشته ضرر بکشند و چنان عهد
و پیمان نمودند که در مقام ضرورت همان نخواهند خرج
و صرف نمایند تا طلب آنها وصول شود بعد ازین
تمهید و تدبیر روزی که فرار آنها محرز یکی از تجار
ایران که مدتی اربابم داشت رفته اظهار خصوصیت
نموده در پیش صحبت با و میگوید که این اوقات اربابم
در ولایت فرنکنان خیلی زنی کرده بقیه‌های
کران خرید و فروخت می‌نمایند و من از راه آشنا

مصر

۱۰۶
و صداقت شما را از کیفیت این کفر آگاهم و اید
دفعه طمع همان تاجر ایران هیچان آمده گفت که من
آلآن فلان نقد را اربابم موجود در دکان دارم و او ^{مش}
گفته که اگر همان اربابم را بمن بفروشی قیمت آن نقد
فی المجلس میدهم در تشخیص قیمت بمابین آنها گفتگو
رفت اگر در آن وقت یکی اربابم ده تومان قیمت ^{داشت}
تاجر فرنکی از راه زدن یکی پانزده تومان قیمت کرده
در زمان نخواه نقد داد و چون بعضی از تجار ایران
هم بجلب نفع بی اندازه و طمع خام بهمن بسپار
میتواند و گرفتارند ^{نقد} بطلع نفع زیاد تر از آن

افشاده جواب گفته است که امر فرمایند تا من
فکری در این باب کرده بخوبی دید معامله بر خود
ناجری یکی همان ساعت بر خواسته ^یحجرت یکی از
خود که با هم هداستان بودند رفت ماجری را گفت
فورا آن یکی خواست و بیوی منزل صاحب
بر بستم شناخت و بعد از گفتگو دو تومان
علاو بر قیمت مشتری اول بر بستم را گرفت تا اینکه
رفته رفته این معنی شپوع بهم رسانیده
هر چه تجارت را برای بر بستم داشتند تجارت فریکی
در مدت قلیلی همه را همین قیمت خریده و بجه

دادند و از این معامله علانیه چهار پنج هزار تومان
منصرف شدند تا اینکه در آن بینها تجارت یکی
از تجارت را برای الناس کردند که شما که پول ندار
لا اقل بنویسید از ایران بر بستم بیارند از قرار
همین قیمت در عوض طلب ما بد مید تا کار شما
طرفین بشود تجارت را از این معنی کمال اطمینان
بهم رسانیده هر یک بقدر الامکان بر بستم
همان قیمت که بود بایشان فروخته بجه دادند و کرد
و عن بر بستم را بآنها رسانیدن از وجه طلب خود
دارند بعد از گذشتن این معامله تجارت نکرد

۱۰۹
بنویسند خودشان که در ایران بودند * فوشه نیک
کردند که ابریشم در مالک فرنگستان * چنین
و چنان زنی کرده است * البته بهر وضعی
که میسر و مقدور باشد * از کرفش و فرسناد
ابریشم مضایقه نکنید * آنها این بانها بچهل
از نیر و زورشت * هر چه دست داد * ابریشم گرفته
فرستادند * و دوسه ماه بوعن مانده ابریشم
بسیار با سکه طرازان رسید * و همینکه
تجار فرنگستان * از این معنی استخفا پیدا
فوالقو آمده * بجهت تجارت ایران * حالی بیان کردند

که هرگاه

۱۱۰
که هرگاه ابریشم در کشتی تجارت * از طرازان
باسلام قبول حمل و نقل شود * افلا هر یار یک
عیار خواهد شد * اما در کشتی باد بانی یاری
دو من چیزی زیاد تر می آید * و این نکته از جمله
اسرار است * که ما در دوسه دهم اظهار کردیم
تجارت ایران * با اینکه در این معامله * انتفاع
کلی نموده بودند * باز شنیدن این سخن بطبع خام
افشاده * مدغم کردند که ابریشم را * در کشتی باد
بفرستند * و از این طرف تجارت فرنگی می باشد که
آورده * در حقیقت هزار تومان چیزی آنها را شود

فرار داد کردند که بعد از گرفتن ابریشم آنقدر
 کشتی را در روی آب دریا کردند داده معطل
 دارند که وعده معامله منقضی شود و چنین
 کردند تا اینکه بعد از انقضای عده ابریشم
 با سلام قبول رسید و آن وقت بخار فنی در کشتی
 ابریشم فصل کردند سهل است که در حال کشتی
 بخار ایران را سخت گرفته طلب خود را بشدت
 مطالبه نمودند بپاره بخار ایرانی با آنها کار
 آنوقت فهمیدند که کول خورده اند و دانستند
 بخار ایران هر چه اصرار کردند بخار فنی کشتی

عوض طلب خود قبول نمودند آخر الامر فرار داد چنین
 شد که بخار فنی کشتی ابریشم را تمام لک خود برد
 بفروشد بعد از آن قیمت آن را هر چه باشد عوض
 طلب بردارند تا اینکه مدتها ابریشم را در کشتی
 گذاشته بفروش رسانیدند و گفتند که این
 بسیار تنزل کرده بفروش نرسد آخر الامر بخار
 ایران از راه اضطرار بنصف قیمت ناخوش شده عوض
 طلب داده مبلغهای کلی منضم شدند چنانکه
 امثال مابندگان از معامله بعضی بخار امانت
 کرد و از ایران مکرر ضرر فاحش حاصل کرده بکوفت

خبردار می شویم که کار از کار گذشته و
چنان از همه جا کپخته است در زمان کربان ما
بندگان سفت چسبید از خانه و املاک و
املاک هر چه توانستیم عرض بیع شرط در آورده
از فرارده و سه معامله می نمایند بعد از آن وقت
خبردار می شویم که دویست تومان اصل نتوانستیم
هزار تومان است و بیع شرط دوم مقابل آن علم الله
تعالی که کند درگاه بسبب اینکه معامله
خراب شده حاصل بخانه ساله عمر خود را تلف نمودم
جمعی از مفضلان این است که چون در عهد و

میرده اسکنه الله تعالی فی دار الشریه مدینه
هشت سال علی الاضطرار از ولایت آذربایجان
قشون فراوان عمالک بزد و کرمان و هرات
و خراسان مأمور شدند و هر سال بمباشین
و امشای دیوان از برای راه انداختن قشون و ادای
اخراجات آنها در تبریز وجه نقد از بمباشین
ولایات مطالبه نمودند بنده درگاه
بنی که یکی از بمباشین بی فایده بود هر سال
اضطراراً مبلغ کلی از نتایج ایران معامله
و مزاحمه ده و سه فرض و خدمت دیوان را

با انجام رسانیدم و بعلت بعضی موانع همانک
از عهد وصول و اصال طلب مردم اصل و فرع
نخواستم بیایم و سال دیگر نیز همین جهان
مذکوره علاء شده و فوز بر بالای فوز کذا
گشت بالآخره خرابی کلی و اوضاع بنده در
حاصل و جمیع ماملک خود را در پیش تجارت
گذاشت **بالحمد** سالی در پیش میبایست و دویست و
پنجده اخراجات سرپا از نقد مطالب نمودند
هزار تومان آرا هزار ماجرایی و ضرر و سرانجام
کرده در باب هزار تومان دیگر کارهای

ای

رسید که از راه معطلی یک بوقچه شال از حاجی
عبدالعزیز نجفی موافق تصدیق و تشخیص آقا
میر محمد حسن تاجر اصفهانی بمبلغ یک
هزار و هشتصد تومان خرید چهار ماهه
بجای داد بعد از آن همان شال را نزد خود
آقا میر محمد حسن در عوض هشتصد تومانی
بجای شرط گذاشته از فرار مرحله ده سه
تنخواه گرفت و مشارالیه رعایه میبایست
دویست تومان هم بدون هیچ شرط داده بجز
تا اینکه هزار تومان تمام شد اما

تا انقضای عد و وصول نخواست معسر گشته
 همان شال را الحاق به اوراق بعضی اسباب دیگر
 نزد تاجر علیحده بیع شرط کرده نخواست اما میر
 محمد حسین را اصلاً و فرعاً کار سازی
 نمود لکن سید میر نورعلایی بوجه مزاحمه ده
 سی تومان هم باسم اهل پائی خواهرش کرد و تکرار بیعی
 داده نشد **از آنجا** نخواست تاجر ثانی را بین درس
 و عد مقرر نتوانست ادا نماید و محتاج شد **اینکه**
 همان تاجر شالها را از فرار تشخیص هل خیر امینی
 عوض طلب خود قبول کرده **نمونه** نخواست و این بکسر

و طرفین در تشخیص قیمت با مانتا آقا میر محمد حسین
 که از حقیقت آن استخفا داشت را خوشن
 از فرار روایت و حکایت میرزا محمد حسن ^{آقای}
 که در این معامله بایند درگاه اذعای ^{کش}
 داشت **سید** شالیه شالهای معلوم
 بمبلغ هزار باجا فلو که هشتاد تومان و نصف
 قیمت اولی باشد قیمت کردند **میرزا حسن**
 مذکور ساخت که من هر چه بجناب سپردم
 که این بوقیه شال همانست که شما اول و هله
 بمبلغ هزار و هشتاد تومان قیمت کردید **و**

بنز بهمان قیمت خریدن نزد شما گذاشته تنخواه
 گرفتیم فایده بخشید و گفت آنوقت شال در قیمت
 گران بود و اینوقت از آن **و علی هذا القیاس** بجهت
 اینکه نه معاملات **دفعه** دفعه خرابی فاحش در او **طاع**
 ظاهر می و باطنی نه درگاه واضح گشت **بالآخر**
 کار بجائی رسید که ملا فاسم شهرزوری که از جمله **و**
 مدبهم و محبان جمیع بود خانه هزار تومان **دفعه**
 در محله سرخا **دفعه** پنجاه صد تومان به شرط گرفت
 نامدت دو سال و هر سه ماه معامله را تجدید
 و مراجه را بر سر مراجه **دفعه** دفعه را بر سر دفعه آورد

مبالغه ای کلی صاحب طلب شد **دفعه** هر چه ازید
 دولت و لیعهد میرود **دفعه** البسه الله تعالی خلل **دفعه**
 شال وجبه و اسباب دیگر **دفعه** اعم از طرف
 چائی از کشتن تحصیل شدن بود **دفعه** عوض وجه
 مراجه برداشت **دفعه** حق خرید خری که بجهت **دفعه**
 بچهل تومان تمام کرده بود **دفعه** به بیست و پنج **دفعه**
 برداشت **دفعه** و آنکشی سفارت را که بچهل تومان
 خریده بود **دفعه** بد و ازده تومان قبول کرد **دفعه** و هم
 چنین سایر اسباب را فردا فردا بقیه نازل **دفعه**
 نمود **دفعه** باز خانه را در عوض **دفعه** طلب خود **دفعه** عرض

بیع شرط در آورده * مرخص گردان این که هم
 اجود انباشتی از شیر حرکت و در دار السلطنه اصفهان
 بخاکینای شاهنشاه عالم پناه * روح العالمین فدا
 شرفیاب شد * مورد مرام کونا کون شهر با کشت
 در خلال این احوال * مبلغی از مواجب انعام مرئی
 موافق حکم هابون * حواله آذربایجان گردید
 بنده درگاه پزیرنده طلب ملا فاسم * ازان بابت
 حواله و نایکد نوشت * که مشارالیه خود در و
 وجه طلب مراقب باشد * بکوف معلوم کشت * که
 هشتصد تومان بجهت و وصول رسانیده * بکصد

ر

سی و پنج تومان هم علاوه بر طلب خود برداشت کرده
 باین ست آورده * که در وصول فتخواه این مبلغ را
 نموده * محصل و مباشرتاً فرموده ام * با این همه
 هر چه نوشتم * که مشارالیه افلا فدی خرج
 در شیرزیعیال و باز ماندگان بدهد ندا سهل
 که آشنائی قدیم را هم بالمرع فراموش کرد * باز
 از این اوضاع پریشانتر شدم * ولیکن باین نکته
 بسیار بسیار باینند شاق و کران آمد * کجارج
 اسلام * که در مذهب آیین * با هم بیکانه و متحد
 در معاملات باین شدت بر مسلمین بیخ و صحبت

دولتی که بفرزادان بی نظامی از پادشاه اسلام و عیله
نظام و غیر نظام و امرا و اعیان ذوی العز و الکرام
و فاطبه رعیت اسلام جمع کرده فراهم آورده اند
اکثر آنها نه در خیرات و مبرات خرج میکنند و نه
در باطامین ازند و نه در تعمیر پل و معبرین
صرف می نمایند و نه اعانت فقرا و مساکین میکنند
و نه بصله ارحام می دهند و در مخارج خود
بیز نهایت قناعت و صرفه و غبطه منظور کرده
با کمال تنگی و عسرت گذران دارند هرگاه پناه
نومنان از وجه خسران محمد صلی الله علیه و آله و سلم

بر ذمه یکی ثابت باشد سید بسیار فقیری پیدا
کرده پناه نومنان مبلغ پنج نومنان مصالحه کرده
قبض پناه نومنان دریافت میکند هرگاه
از دول خارجه بدولت اسلام پیکدا شود امتدا
نمی نمایند و پول مضرت می دهند که پادشا
اسلام پناه دشمن را جواب داده ممالک را
امن و امان کند تا اینکه آنها باند خوین
بول و اخذ مراجه و نفع بر نفع اشتغال و
و بجهت زیادتی اعتبار عمدت که معطله داشته
مند بل هم بر سر گذاشته امین شرع میشود

اضا همینکه پای کفار و خارج از مذهب ایشان
 آمد. الا فی الوف بدون بیع شرط و ضامن منبر
 یک دفعه ده هزار تومان و بیست هزار ^{مان}
 بیک نفر کافر معروف بدهند و باحوال
 امثال ما مسلمین مطلقاً رجم نمیکند چنانکه
 همین آقا میر محمد حسین اصفهانی و قی قلی
 خام افشاره مبلغ هجده هزار تومان با هزاران
 آرزو و اطمینان به برجس ناجس از کلدانیان
 که او بلند رفته از امنه آنها بقیمت زن
 بیکرد و بعد از آن فساد ایشان نماید تا اینکه

آقا میر محمد حسین اصفهانی چنانکه
 معامله حاصل نمایند از ضامن برجس نابین
 پیش گرفت و شش هزار و سیصد و یک هزاران رنج و
 فراق آورده بودند یکجا بلعند از فساد جن
 پس نفر سواد سهل است که ظالم بیروت یک
 عذرخواهی نیز در این عرض مذکور کرد ^{شما}
 در لندن که بجهت تخریب معطل بودند با هزاران
 و مشقت برجس را پیدا کرده شش هزار و سیصد
 تاجار ایران از او مطالبه نمودند مشارالیه
 گفت حقیقت حال ایران که بعلت بعضی

تقوا از دست من در دفته و حالا با لفظ ^{مفعلن}
 شده ام و لیکن فکر بسیار جیجی در باب تقوا
 بخار برای کرده ام و آن برای است که بآرد بکن
 هست کرده بشد در دهر از بومان بمن بدهند
 نام معامله کنم و از منفعت آن طلب مردم را
 بدهم هر که اجود انباشی از او یاس کلی حاصل شود
 بسمت پادشاه مرجع کردیم از فضل خداوند
 در آن بن که معطلی از حد گذشته بود بیکفصرا
 فرنگی مبلغ دوازده هزار تومان بدون مرأه
 وضامن اجود انباشی فرزند داد تا اینکه نذاریک

خود را داده مرأه مرجع با بران کردیم و اجود انباشی
 مکرر شکر گذاری کردند و ممنون شدند
 که بر جیس از تقوا بخار خود بماند و اگر نه هر که
 از عهد مرأه و معامله آن نمی توانستیم برون
 بیاییم **علی حال** حالا اما میر محمد حسین از معامله
 چنین بغایت مأیوس و غمگین و از وقوع این داستان
 رنجگین به نهایت خشمگین دست درازش
 از بر جیس و نندن کوفاه است و خاطر آشفتن اش
 هفت پنهان له و آه نه از کرب و زاری و زانری
 و از ناله و سوگواری هر سواش کاهی در تجس

بر چنین چنان است که گاهی محسوس است که
 و یارین نکران از جیلان بوم شوم هر یوم
 کویان و از جیلان بوم شوم هر یوم
 همواره بسوی مشکل کشائی شتاب تمام روان
 و دائمی بکوی چاره جوئی به پیچ و تاب کلی روان
 چه حاصل چنانکه گفته اند که نضرع کنی
 و گرفتار دزدان باز پس نخواهد داد بعد
 از محراب این فقرات بوضوح پیوست که میرزا استبداد
 از میان شاهان چند طایفه شاه مرغوب برداشته
 و چند طایفه دیگر عوض کرده بوقیه شاهان

محبوب و نافر غوده بوده است در این صورت
 هیچ وجه من الوجوه باقا میر محمد حسین محقق
 نمی آید سهل است که بنده درگاه باید هزاران
 شرمساری عذر این نقیصه را از جناب سید خوا
 الشماس عفو و بخشش نمایم و امیدوارم که ایشان
 نیز ان شاء الله تعالی عیال طایفه علویشان و مرثیه
 که دارند عذر بنده را بپذیرند **علی حال** میرزا
 سید حسن مزبور و فنی که بنده درگاه عازم
 قزوین استان بوده در ازای اینکه بملاحظه حقون
 آشنائی و هم ولائیت حق المند و در از اخراجات و

۱۴۱
سفر آمدن نماید که بریان بنده را سخت گرفت گفت
که از بابت خورشید معلوم باید یک صد و شصت ^{نوبت}
حصه خود را بدی با این همه باز بنده بخاک کشید
که حکایت برداشتن و عوض کردن شاهان را ابد
مطلب نیست افزا که در حق آقا میر محمد حسین نسبت
داده بود بروی او آورده خود را از دادن خورشید
که ادعای خلافت و توفیق پوچ بود خلاص نماید
مقدار صد خوار غله بوزن جدید که نواب
فهرمان میرزا و سرکار امیر نظام در عوض
اخراجات سفر در وجه بنده درگاه انعام فرمود

۱۴۲
بودند برات آنرا نیز عشارایک داده از چنگ
مملو از عار و ننگ و خلاص حاصل نمود علاء
بر آن هنگامی که بنده در گاه چکه
بپا میخواست که از منزل میرزا محمد حسن
حرکت و عازم سفر فرنگ شود آقا محمد باقر
برادر حاجی فاسم کرم رودی که از بنده طلب
داشت آمد بنده زاده میرزا محمد را خطاب کرد
گفتم که عجله در اینجا چری نیست و درو
نه نفر شتر خوب که هست لا اقل آنها را بنه
در عوض طلبا و بدیید و از قبول شتر نکا

کرد و میرزا محمد حسن فوراً گفت که من جا لا
 شتر را نقد کردم و میرزا محمد مسنوفی
 مبلغی از بابت رسوم مستماریت طلبه ارد
 و شتر میخواهد شترها را باو میدهم و بخورم
 نقد مرا حاجی قاسم بنده درگاه از این بقیه
 میرزا محمد حسن خیلی ممنون شد سفارش
 کردم که شترها را باو بدهند و دادند بعد
 از گرفتن شتر گفته بود که حضرت شال بپوش
 بنده درگاه که از سفر مراجعت کرده از این معذرت
 مستحضر شد باز خجالت کشید که اظهار این طلب

نماید خود را با این نکته واضح کرد که چون
 رسم و عادت مخلوقات خداوند عالم این است که هر کس
 از بار و دیار خود مفارقت و سفر و دور درازا
 نماید دوستان او را لازم است که در حق او ^{خجالت} ^{کمان}
 او بعد از امکان محبت و احسان نمایند ذات
 معشوق این دوست فدیهم که چنین افتضا کرده
 گواراست هر کس مرجه بر خود سزاوار و لا یق
 داند روانیت که دوستان دیگر او را مستحق
 و سکوت نمایند حکایت در باب بند و پراهمل
 این است که در این افریق زمان یک نفر از اهل آنکند

بعزم تفریح و سیاحت دارد اسلامبول شده
 از آنجا فائت روزی بد سیاری پیش نال پر چپله
 و مکارئی در خفیه بازن بکفر شیب و لطف^ت
 که بسیار مقبوله و خوش صورت بوده است باطه
 الفت هم رسانیده طرح رفاقت میریزد و عقد^{الفصله}
 با هم صحبت و ملاعبت مینمایند بوقت چریک^{بکلی}
 در اثنای غلبه محبت و افراط شهوت همان مجنون
 با عفت ذاتی مخاطب ساخته میگوید کفی الحقیقه
 یا این حسن جمالی که نور است من بسیار محبت^{میتابد}
 از این که شوهر بد کوهرت چنانکه سزاوار^{است}

قدر و منزلت نورانی اند اما بفراوی که مرد
 محبت تو بفرازم اگر تو نیز بر صداقت من اعتنا
 کرده فلسم الاختیار کنی همیشه تو را چون
 شب پری عزیز داشته هرگز یک ساعت صحبت^ت
 بعالی نخواهم داد زن گفت این معنی از کجا معلوم^{است}
 که مرا شوهر خود از تو کمتر میخواهد حریف
 جواب داد که خوش بود که محک تجربه آید بمیان
 ناسیه روی شود هر که در او غش باشد آخر
 الامر طرفین را خوی امتحان شد چندی فرار^ت
 که هرگاه حریف این طلبی^ت مبرهن و ثابت نماید

آنوقت هرگز زن از تکلیف و نکل نکند
 تا این که حرف آنکسین یکشب چهارصد
 بول نغند برداشت و بسوی خانه شوهر زن نشاند
 و در کوفت شوهر بیرون آمده پرسید که مطلب
 چیست و سر کارت پاکت گفت راستی این
 که مصلحت خلوتی است شوهر با ضروره در گوشه
 خلوت اختیار کرده با حریف هم گفتار شد
 و در آشنای صحبت حریف بی اختیار پره از روی کار
 برداشت و بی محابا مذکور ساخت و گفتین
 نسبت معفو ده سرکار میل و محبت پشمارا بشمارند

در

برای وصل و صحبت او بفرارم و از زاده اخطار
 و انکار چهار صد تومان بپسار که همه دوش
 و تمام عیار است بشوق وصل و دیدار زن شیرین
 آورده ام که بصد از من بگیری و بمحصول مد
 را خبی شده زن ماه رخسار را یکشب در منزل خان
 که خالی از اغیار است با اختیار من و اکتزای
 الصباح بدون اینکه چیزی از او گرفته شده باشد
 باز از من پس بگیری شوهر زن از شنیدن این تکلیف
 غریب و عجیب متحیر ماند محلی باندیشه فرو رفت
 و خانه خود بر گشته ماجری با اهل بیت خود باز

گفت: زنا ز روی مصلحت کوه آرزو را چنین بخت
 که فی الحقیقه چهار صد تومان در این زمه و ^{جنا}
 مایه الطینان یک خانمان است: البته شخوه را
 بکبر و از من هم خاطر جمع باش که بیهای امچیر ^ی
 نمیدهم: و سحرگاه باز بسلامت و عافیت
 مراجعت و شرف خدمت دریافت خواهم کرد: شو
 در غیرت را مصلحت او پسند آمد: شخوه را گرفت
 وزن و نحوه را داد: حرف شکار را در روبرو ^{نه} بخا
 خود برد: و منتم اینفقال شد بیک جمادی چند
 دادم جان خریدم: بجد الله عجب ارزان خریدم:

و مکر و دروغ و عثوفه کرده میبگفت که ثفا و محبت
 من و شوهرت نسبت به این است: که من از پول
 بپناز کد شتم: و او از جانان: یعنی من پول
 داده تو را خریدم: و او پول گرفت و تو را ^خ
 پس در این صورت سزاوار این مصلحت چنین است
 که تو هم دین و آیین عیسویه را اختیار کرده
 بشوهری: پول کمی تا اینکه هر دو بهر و کار ^{ان}
 با هم زندگانی کرده: سیاحت ممالک
 فرنگستان رفته: لذتهای جاودانی حاصل
 کنیم: و اوضاع نماشا خانها و آزادی و کیفیت

معموری آبادی فرنگستان بد الوصفان
و بیان ساخت * تا اینک زن عفا **مناقصا**
الحق بجد عترت بازی فرب خورده * ازین
خود برکش * و بدین و ملک عیسوی پیوست
خود * از دام شوهر بد کوهر یک بان **برکش**
شوهر چه انتظار کشید خبری ازین **شد**
و با هزاران تئویش و اضطراب رفته * بشان
دق الباب شری کرد حریف فوراً بیرون آمد *
معذرت جست و گفت که چون امروز نیست **لندن**
بسر عترت داشت **لندن** من مشب بالضر **طرح**

۱۴۲
انضام عبت و عشرت برین ناصح بکایت * وزن
پر کارت خواب اسرار است اشتغال داشتیم کرد
باورث هست * مراجعت نموده شب آینه را هم
مهلت بدهید * و اگر نیست شهادت از بانوی خدا
نخواهید * شوهر زن از استماع داستان چنین
حیران و سرگردان ماند * الجاء از زن با عفت
شهادت خواست * وزن در همان آن رخسار
بجولان در آورده * شهادت داد که هر چه حرفت
همه بجا و درست است * بچان شوهر زن منجر **راوا**
کش * و خواهی نخواهی **برکش** * و روز دیگر **انظا**

از حد گذشت باز سر اغی از زن نجس : بلخیار و بصره
 منازعت جریف کرب و رفت : و با نهایت فلاکت^{طی}
 مساف کرده : بعد از حصول فیض صحبت با سر چنین
 گفت که ای فلان اهلالی از کشتار همیشه بعد از
 مشهورند : و این معنی از شیوه مرقت و عدالت خود
 که زن را بخلاف فرار داد : عوض بکشت دوش با^{طی}
 و لعب داشته : اساس ند و پروتقلا^{طی} بکشتی
 با هزاران تشویش و زردید منظر گذاشته^{ند} سر
 نمائی حرف زدن با هزاران کونه جله و^{ند}
 پیش آمدن با انواع لطایف الحیل^{ند} بفریاد : که اینگونه

خیالات فاسد هرگز از خاطر من خطور نکرده^{ند}
 و در این معامله مطلقاً نمیخواهم که خلای فرار^{ند}
 بعمل بیاید : و لکن از رضا امشب مرا بی اختیار خواب
 گرفت : و نا ابر و فت لذت ملاعبت زن نازنین^{ند}
 از دست رفت : اگر موافق اضاف و قانون عدالت^{ند}
 سزاوار است که چهار صد تومان را شامفت بکشد^{ند}
 بکار هم باز وجه با عصمت جفت نشوم : اختیار دار^{ند}
 والا از راه مرقت و اقامت معذرت رفیق^{ند} مقرر
 با اجابت داشته بکشد^{ند} تمام مهلت بدهد : که بلکه^{ند}
 از محبت شما بفرمودم مدعا پر داخه : بالمع^{ند} ما بوی^{ند}

حاصل نشود شوهر زن بخزاینه که منظور او را بعل
بیان آورد چنان بنظرش نیامد و با هزاران چپ
و حسرت معاودت کرد و روزی که هم باز رفت
پیشتر از آن ناز پرور و رخ و اثری ظاهر نکشت با رسم
در عت تمام سوی منزل مشرقی شتافت هینکه
در مطلب باز کرد جواب هیچ شنید که زن
دین و آیین عیسوی و شوهری را اختیار کرده است
موافق شریعت عیسی و اهل طایفه نیست که دیگر بعد
ازین ادعای زن از دست دفته از منتهای خلاصه
بالآخر مراتب مانع و لذت عثمانیه عرض شد

در حکم

و حسب الحکم و زراعت رکشت که حریف انگلیس زن
پرنلیس هر دو در دیوانخانه حاضر شوند حریف
پیغام فرستاد که چون حرم زنان در میان است
ما بسیار منظور است پس در این صورت بماند
و زبرد دیوانخانه لازم است که چون ورود و دخول
استقبال و تواضع نمایند و الا امری زن در دیوان
دولت عثمانیه حاضر نخواهیم شد بعلت اینکه اهل
انگلیس در هر جا آزاد و مطلق العنان میباشد
بنابر این و زبرد دیوان بالضرورة راضی تواضع
و استقبال کردند و مراغه کردند و بجز

مطلب از پیش برده و در آن که داشته نصرت
 دایمی خود و سر نیل ملک عثمانیه هم غیر که
 از آن مدخوله یکباره دست برداشت و خود را
 باین نحو خود که چهار صد تومان میسر
 زن دیکر میسر **یا جمله** اهالی فرنگستان
 فرجا فرما پر عاقل و کامیاب باشند و از فطرت
 و ذکاوت بهره وافر ندارند لکن لباس
 پارلمنت و مشورتخانه که بر پا کرده اند ظاهراً
 عیوب آنها را پوشانیده است چرا که هر وقت
 دولتی و مملکتی پیش آید مقدود که پیشتر

داده اند از عقلا و امشای و لک در مجلس بالمش
 جمع شدن با هم دیگر شور و مصلحت می نمایند
 و بغیر مطلب و نیک و بد مدعا رسیده بالآخر
 از آرای عقلا چیزی بچشمه امتیاز و اختیار در کرده بجا
 می برند در این صورت معلوم است که خط و خطا
 کمر شدن همه امور را بر وفق مصلحت صورت میدهند
 و اغلب اوقات بجهل و نذیر بسیار بسیار احتیاط
 دارند اگر در خود و شان صادق هم باشد
 باز در مقام ضرورت مضایقه نخواهند داشت
 اضافه هر دولت که امشای آن پر عادت و لغت

باشند از جمله عفا و کما ملین محو نباشد
داخل نمره مزبورین و جاهلین خواهند شد چنانکه
سالهای سال دولت از کلبین بادول علیه
ایران بزرگو و فزون راه رفته و هنر کام فرصت
بدون سبب وجهه طریق مخالفت بدعهدهای
مسلوک داشتند از جانب دولت علیه ایران
مطلقاً اخراج عهد و شرط دوستی ظاهر نکشت و آنها
بدون دست و پز حسابی از دست و پستی فدیهم دولت
ایران چشم پوشیده و شیوه مخالفت را پیش گرفتند
و در کاههای اخبار هم آنچه خواستند مکرر

مطلب را جعل کردند و هر چه نوشتند همه
خلاف واقع و محض تهافت بود و بر واضح است
که هرگاه رجال دولت بزرگی عموماً بحلیه
ذکاوت و فطانت راسته و شیوه انصاف و
مرعیه اشته باشند هرگز با دُستان بنطور
بدعهدهای بیان شکنی نمیکنند و بهمه دولت
خود را در عالم بدنام و بدعهده بنگار نمیدهند
ظاهراً با دولتهای قوی همیشه بقاعده و انبساط
رفتار کرده و هرگز طریق مخالفت را مسلک
نمیدارند اما با دولتی که ظاهراً از خود ضعیف

شمارند. دایم راه بهانه جویند. و محض بیگنا
گویند. و در اصغای حرف حسابی شغل دروند.
مضمون این شعر در هر حال محال آنها شامل است.
دشمن بدخواه هر چه عاجز مسکین. عاجز بکین
هر چه دشمن بدخواه

فی الوجه لا یستغید

بنده کثر بن که احقر مخلوقین و اقل مسلمین است بحکم
تکلیف ملت. و آیین مذهب خود. با کمال
جسارت و جرات عرض. و از خاک پای سلاطین
معدلت آیین. و خواستن بران زمین. و ارباب
مکنث و ممتولین. خاصه از کافه علمای
راشدین. و قاطبه شیعیان مسلمین. هیرند
استدغامیناید. که ما دام الدهر ازین کرو
تابکار احراز کرده. همیشه بر کنار باشند
و بنقره و بخبر و وجیله و نذ و بر آقا. هرگز اعتنا

بمنزله: بکفطره از دریا: و عشا به یکدانه:
از خوار: لا اقل در این اوزان ثبت نماید: لکن
بفادما لا بدرك كله: لا يترك كله: شمه:
از اوضاع کفره نوشته شد:

۱۲۵۸

و اعتبار نکنند: که هنگام فرصت بسبب وجهه:
مخرب بر ملت: و مضیع آیین شهر باشند: تا باخذن
ما یعرف مسلمین و تصرف ملک ایران زمین چه شد
و دیگر عرض مینماید: که بذات مقدس خلایق آسمان
و زمین: و بروح مطهر سید المرسلین: و سایر ائمه
معصومین: صلوات الله علیهم اجمعین: سو کند
و میبایست: که بسبب پریشانی خاطر و کثرت تا
و ناثری که آنا قاناً از ملا حظله این اوضاع کفره
حاصل میشود: بند درگاه را آنقدر ممکن شد
که از شنايع افعال: و فیایح اعمال این قوم بدسکا

بمزد

5949

5949

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

